



ستم به زن و مبارزه برای رهایی (صفحه ۶)

اعتصاب کامیونداران (صفحه ۹)

امپریالیسم «مگا» و دکترین ترامپ

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

صفحه آخر

صفحه آخر

مذاکرات ایران و آمریکا

جهانی دیگر را باید ساخت

مذاکرات آمریکا که ایران آنرا غیر مستقیم و آمریکا مستقیم می نامد به دور ششم کشیده شده است و هر چه جلوتر می رویم درخواست های آمریکا و پافشاری ایران بر حق غنی سازی اورانیوم به جدل های بیشتر مدیایی کشیده شده است. آمریکا در طی این مذاکرات اسرائیل را به عنوان چماق دائماً به تهدید ایران در جهت تسلیم بدون قید و شرط جلو می کشید.

طی این مدت آمریکا از حق غنی سازی به عدم حق غنی سازی ایران رسیده است و ایران حق غنی سازی را حق مسلم خود می داند. البته این کشاکش، گذشته ای طولانی ۲۰ سال دارد و صرفاً در این مقطع مطرح نشده است. اما بعد از خروج آمریکا از برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) که در سال ۲۰۱۵ بین کشورهای پنج بعلاوه یک امضا شد،

مناقشه تازه ای را بر سر خود برجام و سپس مسائل دیگری از جمله مسائل نظامی و بویژه موشک ها و سیاست های خاورمیانه ای ایران و تحریم های اقتصادی پیش کشید. حال سؤال همه این است که ترامپ کسی که خود برجام را پاره کرده است، چگونه خود برای مذاکره مجدد به خامنه ای نامه می نویسد. مذاکرات این دوره همچون دوره گذشته نیست یکم اینکه ظاهراً کشورهای اروپایی به بازی گرفته نشده اند، دوم مذاکرات از سوی آمریکا با سیاست چماق و نان قندی و از طرف ایران مقاومت و اصرار بر سر برنامه های هسته ای و نظامی خود و دست رد زدن بر زیاده خواهی آمریکا است.

اما این مذاکرات به طور غیر واقعی و نامتناسبی با نتایج احتمالی از هر دو طرف صفحه ۲

فغان ز جغد جنگ و ننگ بر مسبان آن علت چیست که مردم زحمتکش سرزمین ما با اینهمه منابع طبیعی و موقعیت مناسب جغرافیایی همچنان مردمانش اکثریت زیر فقرند و جوانان تحصیل کرده بر اثر رکود اقتصاد طولانی بیکارند. دیر یا زود این جنگ به پایان می رسد و بدون شک نتیجه اش باخت برای ستمدیدگان و استثمار شدگان جامعه ماست چون قبل از شروع آن در بحرانی عمیق و همه جانبه ای گرفتار بود. پیامد این جنگ چه خواهد بود؟ آیا حاکمیت همچنان به دنبال همان اقتصاد نئولیبرالی مافیایی - نظامی خود که در این نیم قرن در ادامه نظام سلطنتی است، خواهد رفت؟ آیا در برابر خواست های بازهم سرکوب شده توده ها بر شکنجه و اعدام خواهد افزود؟ صفحه ۳

بحران ساختاری و ضرورت راه سوم

حمله اسرائیل به ایران

بحران ساختاری و پیچیدگی تاریخی ایران
ایران امروز در میانه یک بحران تاریخی و چندلایه قرار دارد که هم ریشه در تحولات جهانی و رقابت امپریالیستی و هم در ساختارهای داخلی سرمایه داری رانتی و استبداد سیاسی دارد. مارکس در «سرمایه» نشان داده است که بحران های سرمایه داری، از جمله بحران های اقتصادی و سیاسی، بازتاب تضادهای عمیق بین نیروهای مولده و مناسبات تولید هستند (مارکس، ۱۸۶۷)
لنین در «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری» جنگ ها و تنش های جهانی را وسیله ای برای تثبیت و بازتوزیع قدرت امپریالیستی می داند (لنین، ۱۹۱۷).
ایران به عنوان یک کشور نیمه پیرامونی، در این رقابت ها گرفتار شده و در عین حال بحران مشروعیت داخلی نیز آن را در وضعیت

شکندنه ای قرار داده است. پرسش اصلی این است که چگونه می توان از این بحران پیچیده خارج شد و راه سومی ارائه داد که نه راه تسلیم به نیروهای امپریالیستی باشد و نه راه استمرار استبداد داخلی.
بحران ها در نظام سرمایه داری به مثابه تضادهای ساختاری بین نیروهای مولده و مناسبات تولید پدیدار می شوند که به شکل بحران های اقتصادی و سیاسی بروز می کنند که می توان این بحران ها را در بستر رقابت های امپریالیستی و جنگ های نیابتی نیز تحلیل کرد و دید.
در شرایط بحرانی، قدرت سیاسی و ایدئولوژیک، مشروعیتش را از دست می دهد و مضامین و مفاهیم دم و دستگاه هسته سخت قدرت به چالش کشیده می شود. در مکانیسم قدرت

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



مذاکرات ایران و آمریکا... نتیجه از صفحه ۱

بزرگ نمایی شده است تا افکار عمومی کشور خود را به دنبال داشته باشند. مردم آمریکا و ایران می دانند که مذاکرات نه بر سر مقدار غنی سازی اورانیوم و احیانا بمب اتمی است، بلکه اختلافات ایران و آمریکا در سطح گسترده تری است. ایران به مثابه یک قدرت هژمونی طلب منطقه ای جهان سومی در خاورمیانه و آمریکا به مثابه یک ابرقدرت امپریالیستی درگیر کشمکشی بر سر منافع بیشتر، از منابع و نیروی کار انسانی در منطقه هستند. یکی با پرچم دفاع از ارزش های غربی و منافع آمریکا و دیگری با پرچم امت اسلامی و منافع مسلمانان.

تجربه عملکرد امپریالیسم آمریکا برای خلق های منطقه در طی صد سال گذشته روشن است. حفظ ابر قدرت امپریالیستی، بیرون راندن دیگر رقبا از خاورمیانه و تبدیل آن به حیات خلوت خود و از این طریق دست اندازی به مناطق آسیا و نهایتا بستن راههای اقتصادی و سیاسی در آسیا بسوی چین و روسیه و تامین سلطه بر آسیا.

در این راه آمریکا نه تنها با توده های ستمدیده و استثمار شده این کشورها بلکه دولت ها، ملیت ها نیز دارای تضادهای آنتاگونیستی حل نشده است. که سرکوب ها و کشت و کشتارها و دخالت و اشغال گری امپریالیسم آمریکا به آن شدت و سنگینی ماندگاری را می دهد. در خاورمیانه تقریبا کسی نیست که از رفتار و عملکرد آمریکا حداقل بعد از جنگ دوم جهانی به نیکی یاد کند و همه خواهان خاورمیانه ای بدون دخالت قدرت های خارجی هستند. جنگ های متعدد اسرائیل با فلسطین و کشورهای عربی، کمک های بی چون و چرای آمریکا به قاتلین خلق فلسطین و نسل کشی در غزه و دخالت آشکار در اقتصاد کشورهای منطقه از نمونه های بسیار کوچک این رفتار هستند.

این موضع به کمک جمهوری اسلامی آمده است که سرکوب های داخلی و خارجی و همچنین مقابله با آمریکا را به پرچم سیاسی خود تبدیل کند و از این طریق، حمایت کشورها و ملت های تحقیر شده خاورمیانه را بسوی خود جلب کند.

تاریخ رشد و شکلگیری سرمایه داری در ایران اساسا با ورود سرمایه های امپریالیستی شکل گرفته است و دولت های ایران در شکل پادشاهی و جمهوری اسلامی همیشه تمایلات سیاسی و روابط با غرب را نشان داده اند. در عین حال جمهوری اسلامی اسب شرط بندی خود را در تقابل جناح ها و ابر قدرت های

جهان، بعلمت این که بریکس و شانگهای و اقتصادهایی مانند چین و روسیه و قدرت های نوظهور اقتصادی از توان و درجه رشد بیشتری برخوردارند و آمارها و ارقام نشان از عقب افتادگی غرب از شرق دارد، بر روی جناح های شرق قرار داده است. رژیم جمهوری اسلامی تلاش دارد که با دسترسی به حمایت سیاسی و اقتصادی و غیر مستقیم نظامی بریکس و کنفرانس شانگهای و کشورهای معظم این گروه نه تنها موضع خود را در برابر آمریکا قوی کند. بلکه با مقابله کردن، راه ایالات متحده را بسوی شرق مانند سدی حفظ نماید.

مسئله دیگری که اجازه به نتیجه رسیدن مذاکرات ایران و آمریکا را در شرایط کنونی کند کرده است، سیاست هایی که ترامپ در سطح جهانی با هدف ناثبات سازی اقتصادی و سیاسی، پیش گرفته است. روشن است که اکثر سیاست های ترامپ با سدی از مقاومت روبرو شده است ولی ایالات متحده آمریکا از ابزاری مانند دلار و قلدری نظامی استفاده می کند که تا حدی اجازه زورگویی های اقتصادی و سیاسی را به آمریکا داده است. اینکه آمریکا سعی دارد که همچون گذشته به تنها قدرت هژمونیستی و سرکرده گرای جهان تبدیل شود، تمایلی است که با اوضاع کنونی جهانی همخوانی ندارد. آگاهی عمومی و رشد مبارزه طبقات پائین علیه حاکمین جهان، فاصله گیری اروپا از آمریکا و رشد شتابان اقتصادی و تکنولوژیکی چین امکان این تمایل امپریالیسم آمریکا را و یا امکان تحقق آن را به صفر رسانده است. در دوره ای برخی از رؤسای جمهوری آمریکا بطور غیر مستقیم مجبور شدند که به سیاست "چند قطبی نزدیک شوند" بیل کلینتون در گفتگویی با رسانه ها جمله ای دارد مبنی بر اینکه اگر اروپائیان با ما همراهی نکنند ما می توانیم از کانادا و استرالیا و زلاند نو و انگلستان یک قطب جدید انگلوساکسون درست کنیم. ایا قراردادهای آکوس و مشابه های آن از همین سیاست سرچشمه می گیرند؟ این قراردادهای قطبی و گروهی است که زمان زیادی نخواهد برد که سمت حرکت واقعی آنرا به سمت چند قطبی شدن بیشتر جهان آشکار کند. مجموع منافع کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی و حتی کشورهای فقیر نشان می دهد که هیچ کشوری در این رقابت های افسار گسیخته نمی تواند تنها بماند، تنهایی در این اوضاع یعنی تبدیل شدن به طمع و یا ویرانی و اشغال و.... شدت رقابت های جهانی حتی به کشورهای امپریالیستی هم اجازه نمی دهد که به تنهایی سیاست های خود را جلو ببرند اوضاع اقتصادی و رشد

اعتراضات جهانی آنها را مجبور کرده است که به صورت های اتحادیه های قطب های امپریالیستی و یا گروههای متحد وارد رقابت های افسار گسیخته جهانی شوند. اتحادیه اروپا و قرارداد آکوس نمونه هایی از این اتحادیه ها و گروههای مالی نظامی متحد می باشد.

مجموعه عوامل بالا، در دهه اخیر باعث شده است که آمریکا و غرب در عین تضادهای متعددی که باهم دارند برای گریز از افتادن از بام سرکردگی جهان سرمایه داری، تهاجم جدیدی را با نقشه قطع سرانگشتان قدرت های مخالف و محاصره و پیشروی قدم به قدم در این کشورها، سیاست های جدیدی را در جهت محاصره آنها بویژه چین و روسیه و گروه شانگهای و تحدید اروپا از طرف آمریکا به شیوه مستقیم و غیر مستقیم و جنگ های مستقیم و نیابتی به پیش ببرند. تهاجم جدید اسرائیل (اسرائیل به عنوان چماق غرب در خاورمیانه) از همین سیاست های تهاجمی غرب سرچشمه می گیرد. در حالیکه ایران و آمریکا در حال مذاکره بودند، با چراغ سبز آمریکا اسرائیل با نقشه قبلی حمله غافلگیرانه ای را علیه ایران انجام داد. جنگ که ظاهرا بین ایران و اسرائیل و در واقع بین ایران و آمریکاست نتایجش بطور قطع دارای ابعاد و تاثیرات بین المللی و در درجه اول خاورمیانه خواهد بود.

نقشه اسرائیل همچون برخورد به غزه بمباران دائمی برای خلع سلاح کردن و در صورت امکان رژیم پنج آمریکایی خواهد بود. نقشه ای که این روزها به مذاق سلطنت طلبان و نیروهای خود فروخته بسیار خوش آمده است. مدیاهای ایران اینترنتشال و بی بی سی و صدای آمریکا و قطار شدگان به صف برای جایگزینی رژیم جمهوری اسلامی با تئوری های مختلف خواهان بهم ریختگی جامعه ایران همچون لیبی و عراق و سودان و غیره هستند، آنها منتظر کلاه آبی های سازمان ملل یا ناتو هستند که همراه آنها برای ایران دموکراسی و حقوق بشر به ارمغان بیاورند. اینکه رژیم جمهوری اسلامی بایستی به شیوه انقلابی و با دست مردم سرنگون شود جای هیچگونه تردیدی نیست. اما اینکار را به فاشیستی ترین دولت های جهان سپردن یعنی ویرانی جامعه و کشتار دیگری از مردم در ایران را امضاء کردن.

همانطور که در اعلامیه حزب آمده است، بدون حضور تشکیلی انقلابی و اجتماعی که آلترناتیو مترقی را در ایران شکل داده باشد هیچ تحول ساختاری و زیر بنایی در ایران صورت نخواهد گرفت و نیروی مرتجع دیگری جایگزین رژیم مرتجع اسلامی خواهد شد. هوشیاری در این



خوب است. چرا؟

یکم - استعمارگران و امپریالیست ها و نوکران آنها با بحرانی عظیم روبرو هستند .

ایران که از کهن ترین گذرگاه تمدن های بشری است بر اثر هجوم استعمارگران و سرمایه داری جهانی در دو قرن گذشته مورد غارت، تجزیه و امروز با حمله اسرائیل و دخالت مستقیم نظامی آمریکا با بکار گیری بمب افکن های ب ۵۲ و بمباران تاسیسات انرژی هسته ای ایران، خلاف کلیه قوانین بین المللی، به لبه پرتگاه سهمگینی افتاده است. حمله غافل گیرانه اسرائیل و ترور سران نظامی و دانشمندان ایرانی، تلاش برای نابود کردن کلیه زیر ساخت ها، بدون شک در راستای تحقق راهبردی تسلط کامل و بلا منازع آمریکا در غرب آسیا ست و به درستی از طرف مردم ایران وطبقه کارگر محکوم شده است. حاکمیت ارتجاعی و مذهبی ولایت فقیه و سیاست های ضد مردمی و ضد کمونیستی آن بهیچوجه نمی تواند توجیهی برای ماله کشی جنایات نتانیاهو و ترامپ شود و ماهیت این جنگ را تغییر دهد. این جنگی است از نوع جنگ های استعماری و امپریالیستی برای فروپاشی و تجزیه ایران و روی کارآوردن دارودسته ساواکی ها و پهلوی چی های ضد مردمی و جا بجا کردن قدرت سیاسی بار دیگر میان نمایندگان همان طبقه ای که تا بحال قدرت را تصاحب کرده است. این نوع جنگ ها برای مردم ایران تازگی ندارد. جنگ ادامه سیاست به وسیله دیگر است یعنی نابودی دشمن از طریق زور و کشتار. وسایل دیگر در روند تکاملی تکنولوژی همچنان به روز شده است. در گذشته با شمشیر و تفنگ بود و امروزه با موشک و بمب افکن های غول پیکر ب ۵۲. دو جنگ جهانی را امپریالیست ها برای تقسیم جهان برپا کردند و امروزه ابر قدرت آمریکا با بیش از هفت صد پایگاه نظامی در دیگر سرزمین های خارج از کشور خود وده ها ناوگان دریایی مسلح به سلاح های هسته ای نقش ژاندارمی و حافظ نظام سرمایه داری جهانی را بعهده گرفته است. همه فریاد ها را در این هرج و مرج جهانی باید بر سر نظام سرمایه داری زد. همانطور که مردم ایران بویژه کارگران و زحمتکشان سال هاست بر سر نظام های حاکم از شاهنشاهی گرفته تا اسلامی می زنند. تا وقتی سرمایه داری در مرحله انحصاریت مالی و صنعتی یعنی امپریالیستی است طفیلیگری یکی از خصوصیات آنست و جنگ های امپریالیستی برای سلطه به بازارها و مواد اولیه ادامه خواهد یافت. رشد نفوفاشیسم در کشور های سرمایه داری جریان عمده و مشخص کنونی را

و یا سیاسی را دنبال کنند؛ فقط سدی از مردم متشکل و آگاه و سازمان یافته قادر خواهد شد که جلوی نقشه های امپریالیستی و سرکوب های رژیم جمهوری اسلامی را بگیرد. پراکندگی جنبش کمونیستی - کارگری تا به حال اجازه سرکوب های سیاسی و اجتماعی در ایران و دست درازی امپریالیست ها به ایران را داده است. این مسیر بایستی فوراً پایان یابد. اگر در گذشته جنبش کمونیستی و کارگری نتوانست به موقع به انسجام کافی دست یابد و در سال های ۵۶-۵۷ نتوانست جلوی به قدرت رسیدن رژیم اسلامی را گرفته و خود قربانی کشتار و قتل عام رژیم جدید اسلامی شود، تکرارش یک طنز تاریخی خواهد بود

مهران پیامی
تیر ماه ۱۴۰۴

جهانی دیگر را باید ساخت... بقیه از صفحه ۱

مصیبتی است درد آور که عملکرد چندین دهه حاکمیت حکم به ناتوانی آن میدهد. به نظر میرسد دوران حاکمیت های سرمایه داری به پایان رسیده است و راه حل های نئولیبرالیستی جوابگوی مشکلات توده های عظیم مردم ایران نیست. راه حل کارگری با برنامه ای سوسیالیستی طبق شرایط کنونی ایران میتواند پاسخی به اوضاع باشد. آیا این طبقه ای که پس از انقلاب مشروطیت بر سرکار آمد و همچنان با پوشش های مختلفی قدرت را در دست دارد حاضر است به آسانی به ناتوانی خود اقرار کند؟

در تاریخ مبارزات طبقاتی چنین عقلانیتی از نمایندگان طبقات ستمگر و استثمارگر دیده نشده است. تنها راه، گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه نوینی که تولید کننده است می باشد. ضرورت تاریخی چنین وظیفه ای به عهده طبقه کارگر گذاشته شده است که قدرت سیاسی را از طبقه ای که با کودتای ۱۳۳۲ نظم اقتصادی نئولیبرالیستی را پایه گذاری کرد و در هنگام افول در برابر خیزش عظیم پابرهنگان و حاشیه نشین ها قدرت را به اسلام گرایان شیعی واگذار کرد. این طبقه نمایندگان در این صد ساله فاقد اندیشه های راستین مردسالاری و ایران دوستی بوده و چپاول گری را در پیش گرفته اند. اوضاع برای عبور از این تاریخ نکبت بار حاکمیت سرمایه داری که چرک و خون از پنجه هایش میچکد

مقطع که مسئله سرنوشت کل ایران و منطقه در میان است، فقط با تحلیل دقیق از اوضاع طبقاتی در داخل و ارزیابی از نیروهای منطقه ای و جهانی و حرکت های سیاسی آنها می تواند به کمونیست ها و سوسیالیست و روند جامعه، کمک کند که تاریخ کشتار و سرکوب های گذشته مجدداً در جامعه بصورت مداوم و دوره ای تکرار نشود.

ما خواهان توقف جنگ های ارتجاعی و عدم دخالت کشورها در امور یکدیگر هستیم. این اصلی نیست که هر زورگو و قلد رجهانی بتواند با تکیه به امکانات اقتصادی و نظامی بیشتر، آنرا نفی کند. امروزه آمریکا و اسرائیل کشورهایی هستند که بیش از هر کشور دیگری قوانین شناخته شده بین المللی را زیر پا گذاشته اند. بورژوازی امپریالیستی آمریکا و دولتش بیشترین کشتارها را توسط ارتش هایشان بعد از جنگ دوم جهانی انجام داده اند. بحران بین المللی سرمایه داری حتی اجازه نشخوار دمکراسی و حقوق بشر را هم به حاکمان مرتجع جهان نمی دهد. در تهاجم جدیدی که اسرائیل به مثابه سگ های زنجیری امپریالیست ها در خاورمیانه پیش می برند بخشی از نقشه غرب برای گشودن درهای آسیا و نفوذ در کشورهای آسیای میانه است که با موانعی از جمله ایران روبرو شده است. تا به حال که روز ششم جنگ است و موشک پرانی های اسرائیل و ایران است به نظر می رسد هر دو ضربات سختی زده و خورده اند و زیر ساخت های هر دو کشور آسیب های جدید دیده اند که با منافع امپریالیست ها کاملاً همخوانی دارد.

چگونه می توان به روند جنگ و دخالتگری امپریالیستی پایان داد؟ تجربه و قوانین تاریخی در عصر جدید نشان میدهد که ملتی که متشکل و تحت رهبری احزاب و سازمان های آگاه نباشند به آسانی می توانند به پله و نردبان ارتجاعی سیاسی تبدیل شوند. فقط ملت های متشکل زیر رهبری کمونیست ها قادر شده اند که با انقلابات اجتماعی ملت های قوی و جوامعی با اقتصاد های قوی و رشد یابنده بسازند. این روند در برابر ماست و ما پاسخگوی تاریخ خواهیم بود. آیا قادر به ایجاد سطحی از تشکل اجتماعی و قوی توده ای خواهیم بود، فقط در صورت فایق آمدن به این کمبود است که می توان روند تاریخ دخالت و اشغالگری در کشورمان را برای همیشه به موزه تاریخ سپرد. در این اوضاع پر هرج و مرج کمونیست ها بدون سازماندهی خود و طبقه کارگر، این امکان را که امپریالیست ها در پیگیری بمباران ایران توسط اسرائیل و ایجاد هرج و مرج آلترناتیو های خود را تحمیل کرده و یا تجزیه جغرافیایی



توانستند حلقه ضعیفی را مدبرانه پاره کنند و مسیر نوینی را خلاف جهت سرمایه داری در پیش گیرند.

نکته دیگر این که برای رسیدن به پاسخ درست در این تحلیل باید مورد توجه قرار گیرد تفاوت عملکرد بورژوازی متروپل در کشور خودی و در کشور پیرامونی است. بورژوازی متروپل در همدستی با بورژوازی کمپرادور کشورهای پیرامونی مشترکا دست به غارت و استثمار مضاعف می زنند و به گفته لنین ریزه هایی از ارزش اضافی که از کشور های پیرامونی به غارت می برند به پای اریستوکراسی کارگری می ریزند در حالیکه بورژوازی کمپرادور در کشور های پیرامونی برای زنده ماندن با بکارگیری زور بر درجه استثمار کارگران میافزاید. قابل توجه است که در بعضی کشور های امپریالیستی احزاب سوسیال دموکراتیک با بورژوازی کشورشان از در آشتی در آمدند و سوسیال دموکراسی را

در خدمت بورژوازی در آوردند ولی در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره بورژوازی مسیر دیگری در مقایسه با بورژوازی اروپایی طی کرد. از همان آغاز به دو دسته تقسیم شدند: دارودسته ای که از قبل استثمارگران به طفیلی گری پرداختند و جامعه ای وابسته و زیر سلطه امپریالیسم را شکل دادند و جناحی دیگر که به اصطلاح بورژوازی ملی که خواهان رشد بومی و در رقابت با سرمایه داری جهانی و امپریالیستی عمل می کند، در حالی که کمپرادور آن همراه و همسو با قدرت های امپریالیستی. این وضع بخرنج بورژوازی در کشور ما بخصوص همراه با نوع دیگری از بورژوازی ملی گرای ملیت های های تحت ستم سیمای بخرنجی در صحنه سیاسی مبارزه طبقاتی و تعیین دوستان و دشمنان انقلاب بوجود آورده است. چنانچه به گرایش های سیاسی تشکل های چپ و کمونیستی نگاهی بیاندازیم و راستی آزمایی کنیم می بینیم یکی از علل انحرافات سیاسی در این تشکلات عدم حل مناسبات درست با بورژوازی ملی بوده که جمعی را به گرایش راست کشانده و جمعی را به انحراف چپ. هرچا جنبش کارگری به آگاهی طبقاتی با ایجاد حزب کمونیست دست یافت و مارکسیسم را به شرایط مشخص کشور خود تلفیق داد، آنجا توانستند توده ها را گرد یک برنامه ملی تحت هژمونی خط مشی سیاسی پرولتری گرد آورده و پیروز شوند. از سوی دیگر هرچا و هرزمان جنبش های آزادی خواه ضد استعماری و ضد امپریالیستی در کشور های پیرامونی تحت هژمونی بورژوازی ملی بر خاستند امپریالیست ها و بورژوازی کمپرادور

و تشکیلات شکل گرفت که یکی از درس های اولیه حقیقت جویی، خدمت به خلق و میهن دوستی بوده است. این آموزش های فرهنگی و نهادینه شده که شاعران و نویسندگان چپ در وسیعترین اقشار جامعه ما پراکنده اند منطبق با اصول کمونیسم علمی است. انترناسیونالیسم پرولتاریایی یعنی همبستگی کارگران ملل مختلف. مانیفست حزب کمونیست شعارش کارگران کشورهای جهان متحد شوید است. در سرزمین پهناور ایران اقوام و ملت هایی هستند که تاریخشان به گذشته ای بس دور قبل از شکل گیری نظام های دولت- ملت شکل گرفته و برای بقای فرهنگ و تمدن خود با تجاوز گران متعددی مشترکا جنگیده اند. این بورژوازی و صاحبان سرمایه است که جهان وطنی هستند و هرچه سرمایه هایشان بیشتر می شود بی وطن تر و فراملی تر می شوند.

سوم - بورژوازی ناتوان ایران به ته خط رسیده
سرمایه داری و صاحبان آن که مانیفست حزب کمونیست آنها ها را طبقه ای بنام بورژوازی که چرک و خون از پنجه هایش می چکد، نامید، در آغاز دارودسته کوچکی در قرن نوزدهم در جزیره متروک بریتانیا در اروپا بودند که با استثمار کارگران بومی و انباشت سرمایه چنان پر قدرت و توسعه گر شدند که با سرکوب و جنگ، توطئه و نفاق افکنی و حکومت کن، هرگونه مقاومت و مبارزه ای را در برابر پیشروی درهم شکست و جهانی را برای اولین بار در تاریخ بشریت سراسر تسخیر کرد. در این مسیر تاریخی، سرمایه داری چون مار خوش خط و خالی به رنگ های مختلف و در هرمرحله و در هر منطقه و سرزمین منطبق با شرایط با ویژگی هایی به گسترش خود ادامه داد. از کوچک به بزرگ، از رقابت های محلی به رقابت های **جنگی از لزه پاس** به تعرفه و جنگ تعرفه ها، در زمینه تکنولوژی فن آوری از مکانیکی به اتومات و امروزه هوش مصنوعی و تبدیل شد. انحصارات مالی و صنعتی فراملی جهان را به بلوک های متحد و مخالف کشاند تا جایی که دو جنگ جهانی اول و دوم را برپا کردند. در ادامه این همه تحولات مرحله ای فرا رسیدن مرحله امپریالیستی یکی از خونین ترین مراحل بحرانی ساختاری سرمایه است که همچنان ادامه دارد. نتیجه این رقابت ها و این جنگ ها، جهان کنونی است که ثروت مندان جهان هر روز ثروتمندتر شده اند و اکثریت عظیم مردم جهان فقیر تر. تنها استثنایی که در این مسیر دیده شده انقلاباتی است که پرولتاریای بعضی کشور ها با ایجاد حزب کمونیست و راهنما قرار دادن کمونیسم علمی

در جهان تشکیل می دهد. بدون درک دقیق این موضوع و یافتن دوستان و دشمنان طبقه کارگرا هدف گرد آوری توده های وسیع مردم ستمدیده جهان علیه این گرایش عمده که در راستای شعار- پرولتاریا و خلق های ستمدیده جهان متحد شوید است، نمی توان پیروز شد. مخالفت کشورها، ملت ها و توده ها در سراسر جهان راستین بودن این رهنمود را در عمل امروزه نشان میدهد. در دوران افول امپراتوری ها به توده ها باید متکی شد و در دوران افول امپراتوری سرمایه، خواست توده های رهبری شده تنها توسط خط مشی سیاسی طبقه کارگر و حزب پیشرو آن تحقق می یابد. رفتار تجاوز گرانه امپریالیسم آمریکا را در تلاش برای سرکردگی بر جهان به عنوان تنها ابر قدرت و بیرون راندن رقبای از بازارهای اقتصادی و جغرافیایی می توان توضیح داد.

دوم - طبقه کارگر و اکثریت مردم ایران توانا، دانا و با شعورند

طبقه کارگر و نیروهای چپ و کمونیست، آزادیخواهان و اکثریت عظیم مردم ایران به درستی به این جنگ برخوردار تاریخی و ریشه ای دارند. بیش از صد سال است مارکسیسم به ایران از طریق کادر های حزب کمونیست ورود کرده و ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک را در این سال های طولانی مبارزه اجتماعی، جانشین متافیزیک و خرافات در قشر بزرگی از پژوهشگران و کنشگران جامعه کرده است. آنها امروز قشون بزرگی را در جامعه تشکیل می دهند که در این نیم قرن گذشته زیر سلطه یک رژیم مستبد دینی، اندیشه های راستینی را به میان توده ها برده اند و انسان را در مرکز قرار داده اند که خالق همه فرآورده های روی کره زمین خاکی است نه خدا. ایران امروز دیگر ایران سال ۵۷ نیست که خمینی را در ماه می دید. با تمام تبلیغات نیم قرن جمهوری اسلامی و کشتار و زندانی کردن ماتریالیستهای تمام عیار ایران پیشروان طبقه کارگر توانسته اند سنگر های سختی را در منصفه اندیشه درست و سبک اندیشیدن فتح کنند. جامعه کنونی ایران یکی از سکولارترین جوامع منطقه است. نمونه بارز این آگاهی در افزایش دروغ های ترامپ و نتانیاهو است که تجاوز به ایران را همچون تجاوز به غزه بنام دموکراسی خواهی و رهایی مردم ایران جا می زنند. تنها مشتکی کوچک جیره خوارن درباری خود فروخته هستند که به این دروغ ها صحنه می گذارند و حمله به ایران را آزادی بخش و به دشمنان نسل کش و کودک کش خوش آمد می گویند. طبقه کارگر ایران و تئوری راهنمای آن از زمان فعالیت آگاهانه خود با شعار چاره رنجبران وحدت



بر آن فائق آمدند و با کودتا و یا انقلابات مخملی و رژیم پنج مسیر را عوض کردند. حال طبقه کارگر و نیروهای آزادی خواه در برابر حمله اسرائیل و آمریکا به ایران، ایرانی که حاکمیتش ضد کمونیست و سرکوبگر است کجا باید بایستد؟

یکم - حمله جنتاکاران نسل کش اسرائیلی و آمریکای امپریالیستی را قاطعانه محکوم کند. دوم - گرایش های پرو صهیونیستی و پرو آمریکایی که بعضا در عملیات در داخل ایران در خدمت اسرائیل عمل کرده اند را خلاف منافع مردم ایران میدانند و محکوم می کند سوم - پرچم مقاومت مستقل مردمی را تحت رهبری جنبش کارگری که در کلیه صحنه های اجتماعی پس از حمله اسرائیل برافراشته شده است را به عنوان نیرویی آلترناتیو برای سازماندهی جامعه ای نوین همچنان محکم در دست گرفته و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و سازماندهی جامعه در راهی نوین، سوسیالیسم توده ها را راهنمایی کند. در این دوران هرج و مرج بزرگ جهانی و دوران افول امپراتوری آمریکا این توده های میلیاردری هستند که جهان کنونی را می توانند از نکتب سرمایه داری نجات دهند.

چهارم - طبقه کارگر وظیفه دارد با سکتاریسم و پراکندگی موجود میان احزاب و سازمان ها مبارزه کند و زمینه را در پیوند با خود برای یکی شدن آنها فراهم سازد.

پنجم - دوران سرکردگی ابر قدرت امپریالیستی به پایان رسیده است. همچنین است دوران سلطه ی سرمایه داری ولایت فقیه اسلامی در ایران. جهان در حال تغییر ریشه ایست. دوران انقلابات پرولتاریایی است.

بحران ساختاری سرمایه داری، محیط زیست بشریت را هرروز بیشتر رو به نابودی سوق میدهد. زنان که نیمی از جهان اند، تحت سلطه سرمایه داری همچنان زیر چکمه ستمگری اجتماعی سرمایه داری له میشوند. گرایش راست فاشیستی تلاش میکند جلوی پیش روی تاریخ رهایی را سد کند لذا راه سومی دیگر موجود نیست، جدال تاریخی میان طبقه کارگر و سرمایه داریست. به گرد آلترناتیو کارگری متشکل شویم و برای برنامه سوسیالیستی مبارزه کنیم.

دست ها از ایران کوتاه
پیش بسوی سازمان یابی سراسری کارگران ایران

پیش بسوی وحدت کمونیست ها
پیش بسوی ایجاد حزب واحد سراسری

محسن رضوانی

بحران ساختاری و ضرورت راه سوم... بقیه از صفحه ۱

و دانش نیز چالش ایندو را میتوان دید که مقاومت و سرکوب به صورت هم زمان و در متن رابطه قدرت شکل می گیرند. در این لحظه ی «تکنیکی» تاریخی پیچیده و ثقیل است، که امکان بازتعریف نظم اجتماعی فراهم می شود و راه های نوین از دل بستر قدیم پیدا و پا به عرصه وجود می گذارند. از این چارچوب ها می توان امکان تحلیل عمیق تحولات شتابان در ایران را دید و نشان داد که بحران فقط شکلی از فروپاشی نیست بلکه فرصتی برای تغییر رادیکال و بازسازی سیاسی است

افزایش اعدام و شکنجه: ابزار سرکوب و تثبیت قدرت

در ماه های اخیر، افزایش بی سابقه اعدام ها و شکنجه ها در ایران به مثابه ابزارهای اصلی دولت برای تثبیت قدرت و سرکوب اعتراضات عمل کرده اند. بنا بر گزارش های سازمان های حقوق بشری، تنها در سه ماهه نخست سال جاری بیش از ۲۰۰ اعدام ثبت شده است که نسبت به سال های قبل افزایش چشمگیری دارد. شکنجه به عنوان ابزاری سیستماتیک، نه فقط برای تنبیه بلکه برای ترساندن و خنثی کردن اعتراضات سیاسی به کار می رود. این روند نشان دهنده تلاش دولت برای حفظ هژمونی خود به بهای قربانی کردن حقوق بشر و آزادی های اساسی است، موضوعی که گرامشی آن را به «بحران هژمونی» و تلاش برای بازسازی مشروعیت دولتی تعبیر می کند.

اعتصابات: مقاومت اجتماعی در برابر سرکوب
در برابر این سرکوب، جنبش های اعتراضی از جمله اعتصابات غذا توسط زندانیان سیاسی و اعتصابات کامیونداران که یکی از گسترده ترین اعتراضات کارگری چند سال اخیر است، به مثابه نمادهای مقاومت جامعه عمل کرده اند. این جنبش ها نشان دهنده گسترش آگاهی طبقاتی و اراده برای تغییر هستند.

انفجار بندرعباس و فجایع انسانی: نمادی از بحران امنیتی و مدیریتی

حادثه انفجار مرگبار بندرعباس، که منجر به کشته و زخمی شدن صدها نفر شد، نمادی بارز از بحران عمیق مدیریتی و امنیتی کشور است. ضعف در زیرساخت ها، فساد

و ناکارآمدی دولت در مدیریت بحران، علاوه بر پیامدهای انسانی، به بحران مشروعیت افزوده است.

این حادثه همچنین نمایانگر شکست دولت در تأمین امنیت و رفاه مردم و ابزاری برای افزایش فشارهای داخلی و بین المللی بدل شده است.

تداوم موشک پرانی و عملیات ترکیبی: جنگ نیابتی و منطقه ای

جنگ نیابتی میان ایران و اسرائیل در قالب موشک پرانی و استفاده از پهپادها، نشان دهنده شکل تازه ای از درگیری های منطقه ای است که به جنگ های ترکیبی و نامتقارن تبدیل شده اند. این وضعیت که در آن بخش هایی از کشور به میدان نبرد تبدیل شده اند، نه تنها به تحکیم نظام سیاسی کمک نمی کند بلکه بحران را تشدید می نماید. همزمان، مذاکرات موقت و آتش بس های کوتاه مدت با آمریکا پارادوکس عجیبی را نشان می دهد که دیپلماسی و نظامی گری همزمان پیش می روند و فضای سیاسی داخلی را متشنج تر می کنند.

ابعاد ژئوپلیتیک: روابط روسیه و چین

روابط ایران با روسیه و چین در این شرایط بحرانی نقش کلیدی دارند. این دو قدرت جهانی، ضمن ارائه حمایت اقتصادی و سیاسی، زمینه ساز افزایش وابستگی ایران به بلوک های غیرغربی شده اند. این روابط اما پیچیدگی های جدیدی را در تحولات داخلی و منطقه ای ایران ایجاد کرده اند و امکان سیاست مستقل و خودمختار را سخت تر ساخته اند.

این وضعیت مطابق تحلیل مارکس و لنین از وابستگی کشورهای نیمه پیرامونی است که درگیر بازی قدرت های بزرگ می شوند و بحران های داخلی آن ها با بحران های جهانی در هم تنیده می شود.

پارادایم رهبری و آینده سیاسی ایران

رهبری جمهوری اسلامی در معرض بحران مشروعیت و رهبری است. فشارهای داخلی، نارضایتی عمومی و چالش های خارجی، ساختار قدرت را متزلزل کرده است. این وضعیت نیازمند بازاندیشی رادیکال در مدل رهبری و مدیریت بحران است.

گرچه برخی نیروهای داخل نظام به دنبال حفظ وضع موجودند، اما شرایط تاریخی و اجتماعی ایران ضرورت تحول و جابجایی قدرت را اجتناب ناپذیر کرده است.

فراخوان به راه سوم: خروج از بحران ساختاری

بحران های امروز ایران نه صرفاً سیاسی و امنیتی، بلکه ریشه ای و ساختاری هستند. تنها با تغییر بنیادین در مناسبات تولید و ساختار قدرت می توان به نجات و رهایی



ستم به زن در طول تاریخ و رهایی

ستم به زن در طول تاریخ و مبارزه برای رهایی (۱۰)

در ادامه تشکل های زنان..... در سالهای ۵۸ و ۵۹ زمانی که جمهوری اسلامی حکومت را به دست گرفت، "تشکل زنان انقلاب اسلامی" که ابداع کننده آن حکومت جمهوری اسلامی بوده است ایجاد شد. نشریات رسمی نیز از جمله: "نشریه زنان مسلمان"، "پیام هاجر"، "مجله نهضت زنان مسلمان" و "پویندگان راه زینب" انتشار خود را آغاز نمودند. ضمناً "زن روز" و "اطلاعات بانوان" که در دوران پهلوی منتشر می شد، تا چند ماه بعد از بهمن ۵۷ همچنان منتشر می شد. پس از آن، با تغییر هیات تحریریه - مسئولیت "زن روز" به عهده شهلا انصاری و مسئولیت "اطلاعات بانوان" به عهده زهرا رهنود - کارش را ادامه داد. شد.

در ۱۶ اسفند ۵۷ هنگامی که هنوز خون های ریخته شده زنان برکف خیابان ها خشک نشده بود، پیمایی از طرف خمینی به این مضمون اعلام شد: "در وزارتخانه ها نباید زن های لخت بیایند، زن ها بروند، اما حجاب داشته باشند". با این پیام، گروه های موتور سوار با حرکتی وحشیانه و با ایجاد رعب وحشت، شعار "یا روسری یا توسری" را سر دادند. اما زنان، در برابر این حرکت وحشیانه کوتاه نیامدند و در ۱۷ اسفند ماه ۵۷ زنان کارمند ادارات، بانک ها و پرستاران به عنوان اعتراض علیه حجاب اجباری راه پیمایی و تظاهرات کردند.

۱۷ اسفند که مصادف با ۸ مارس بود، "جمعیت بیداری زنان"، "اتحادیه انقلابی زنان مبارز" و "جمعیت زنان مبارز" در دانشگاه تهران هریک به طور جداگانه، اما هم زمان سخنرانی داشتند. در ۱۷ اسفند یعنی یک روز بعد از این که خمینی حجاب اجباری را مطرح کرده بود، زنان کارمند مانند هر روز دیگر به سرکار رفتند، اما ماموران از ورود آن ها بر سرکار ممانعت کرده و از آن ها خواستند به خانه های خود بروند و با حجاب به سرکار برگردند. اما زنان از این کار سر باز زدند و به عنوان اعتراض به خیابان ها آمدند. گفته می شود که در خیابان شاهرضا تعداد آنان به ۵۰۰۰ نفر رسیده بود. زنان سه تشکلی که سخنرانی داشتند به کار خود ادامه دادند، اما تعدادی از میان آنان جلسه سخنرانی را ترک کرده و به زنان اعتراض کننده پیوستند. این تظاهرات خود جوش بود و متأسفانه رهبری نداشت. اعتراضات و تظاهرات ۶ روز

نئولیبرالیسم؛ خدمتکار سرمایه جهانی است. درست است که حاکمیت کنونی در کارنامه خود کشتار و سرکوب نیروهای چپ و کمونیستی و آزادیخواه را دارد ولی پناه بردن به جنایت کاران فاشیست برای براندازی آن انتخابی است نهایتاً به سود دشمنان و فاشیست های اسرائیل. رهایی ایران از یوغ نظام کنونی جمهوری اسلامی وظیفه راستین انقلابی است که نه به حکم ترامپ و نه به خواست نتانیاهو این دشمنان مردم جهان و ایران تحقق نمی یابد، بلکه به دست خود مردم ایران مطمئناً محقق خواهد شد. طبقه کارگر ایران، سوسیالیست ها و کمونیست ها امروز در صحنه مبارزه طبقاتی برای تحقق و به سرانجام رساندن انقلاب سوسیالیستی حرف اول را می زنند و توده ها هر روز بیشتر به این حقیقت می رسند که تنها راه نجات مبارزه برای گذار از اصلاح طلب؛ اصولگرا و گرویدن به صف مستقل آلترناتیو کارگری در برابر صف بورژوازی می باشد. گرایش عمومی جهان مقاومت و مبارزه علیه جنگ و تجاوز امپریالیستی بویژه صهیونیسم اسرائیلی نسل کش و قاتل کودکان فلسطینی است. گرایش عمومی جامعه ما در این دو دهه به سوی سازمان یابی کارگری؛ خیزش جنبش های عظیم توده ای و اجتماعی و ایجاد قدرت مردمی در برابر حاکمیت قلدر و سرکوبگر بوده است. هیچ نیرویی دیگر نمی تواند جلوی این روند میدانی اکثریت عظیم ستمدیدگان و استثمارشوندگان را بگیرد. پاسخ پرولتری به این اوضاع: متشکل شدن؛ صف مستقل سراسری کارگری را گسترش دادن و تدارک همه جانبه انقلابی ریشه ای به دست مردم ایران است.

مردم ایران استقلال و همبستگی می خواهند - دست ها از ایران کوتاه
مردم ایران آزادی می خواهند - سرنگون باد نظام دیکتاتوری مطلقه ولایت فقیه
مردم ایران عدالت اجتماعی می خواهند - برچیده باد نظام استثمارگر و ستمگر سرمایه داری
زنده باد سوسیالیسم
نه به جنگ؛ زنده باد صلح

حزب رنجبران ایران ۱۱/۰۶/۲۰۲۵



دست امپریالیست ها از دخالت در امور کشورها کوتاه

امیدوار بود.

اما این تغییر نیازمند یک «راه سوم» است: راهی که نه در دام امپریالیسم غربی اسیر شود و نه به تداوم استبداد داخلی تن دهد؛ راهی که بر اتحاد طبقاتی، دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی تأکید دارد. راه سوم، نیازمند سازماندهی مستقل سیاسی و فرهنگی و همبستگی میان طبقات محروم و زحمتکشان و رنجبران و فرودستان است که اکثریت نادر جامعه را بخود اختصاص می دهد. به این ترتیب، تنها با شناخت ریشه های بحران و تلاش جمعی و متشکل می توان به آینده ای آزاد و عادلانه برای ایران دست یافت. در ویرانه جنگ تنها صدای نجات بخش، صدای سازمان یافته طبقه کارگر است. در شرایط جنگی این راه سوم به عدالت طبقاتی، سرنگونی استبداد و نفی وابستگی تأکید می کند.

ایرج پناهی

اول تیر ماه چهارصد و چهار

حمله اسرائیل به ایران.... بقیه از

صفحه ۱

اسلامی؛ ترامپ و نتانیاهو را چنان گستاخ کرده که خود را ناجی رهایی مردم ایران جا بزنند. زهی خیال واهی! مرتجعان و تجاوزگران منطقی بدور از واقعیات دارند و به همبستگی مردم ایران در برابر متجاوزان کم بها میدهند. تاریخ مبارزه مردم ایران؛ سراسر حکایت از مقاومت توده ها در برابر استثمار و دخالتگری نیروهای تجاوزگر و سگ های زنجیری آنها بوده است که خدمت کاران اجنبی پرست را در آخرین تحلیل به زیالهدان تاریخ سپرده اند. مبارزه طبقاتی در ایران بر اثر دخالتگری امپریالیست ها؛ وجود سرمایه داری کمپرادوری و وابستگی اقتصاد کنونی نئولیبرالیستی ایران به سرمایه مالی امپریالیستی زمینه مادی خیانت صاحبان چنین سرمایه ای را بوجود آورده و ما در طول تاریخ مبارزه طبقاتی شاهد خیانت نمایندگان سیاسی این بخش از بورژوازی ایران بوده ایم. در برابر این گرایش؛ جنبش کارگری ایران که در کارنامه خود پرچمداری مبارزه متشکل با امپریالیسم و نوکران آنرا با دورنمای جامعه ای نوین خالی از ستم و استثمار دارد؛ بیش از صد سال است که به آلترناتیوی جدی برای تغییری از پائین و سوسیالیستی تبدیل شده است. بغرنجی مبارزه طبقاتی در ایران در این است که بورژوازی مار خوش خط و خالی است که روزی مدعی نجات ایران و روزی دیگر در لباس



ادامه پیدا کرد و تعداد زنان در روز ۱۸ و ۱۹ این طور که گفته می شود به ۱۵۰۰۰ نفر رسیده بود. بعضی از مردان هم در این تظاهرات شرکت داشتند، اما تعداد آنان بسیار کم بود. روز ۱۹ اسفند طالقانی پیام داده بود که: "حرف آقای خمینی به این معنا نبود که حجاب اجباری شود و این که، هیچکس زنان را به داشتن حجاب مجبور نمی کند" ضمن این که از زنان خواهش کرده بود یک روسری روی سرشان بپندازند. داریوش فروهر، وزیر کار وقت، در روز ۲۱ اسفند وعده داده بود که: "زنان از حقوق و مزایای مشابه با مردان برخوردار خواهند شد".

در روزهای ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ اسفندماه تظاهرات ادامه داشت. زنان بعضی از تشکل های چپ در این روزها به کارمندان و پرستاران پیوستند و تظاهرات توسعه پیدا کرد. روز ۲۲ اسفند که آخرین روز تظاهرات شش روزه بود، حمله به زنان جدی تر شد. زنان در این دوره تنها و بدون رهبری تحت ضرب و شتم شدید از طرف حزب الهی ها و یک سری اوباش که به زنان نیز فحاشی می کردند قرار داشتند. پس از شش روز، مبارزه زنان به طور مداوم، مساله حجاب را به نوعی به تعویق انداخت. مبارزات زنان پس از ۶ روز در اما در تیرماه ۵۹ طبق انتشار بخشنامه ای از طرف دولت، حجاب اجباری در اماکن عمومی و ادارات دولتی اعلام گردید. در پنجم مهرماه ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی رعایت حجاب اماکن دولتی اجباری کرد و تخلف از آن را به تعزیر- ۷۵ ضربه شلاق - به اجرا گذاشت. سال ۱۳۶۰ بدترین و سیاه ترین دوران آغاز شد. اما در همین شرایط سخت در شهریور ۱۴۰۱، زنان با کشته شدن مهسا امینی به خاطر "بد حجابی"، زنان با شهامت به خیابان ها رفتند و به عنوان اعتراض شعار "زن زندگی آزادی" را سر دادند، شعاری که جهانی شد. در این مبارزه تعدادی، جان از کف دادند و بسیاری زخمی و دستگیر شدند. این بار نیز این جنبش بدون رهبری بود و طبعاً فرو نشست، اما زنان اینجا و آنجا با همه تهدیدها به طور فردی در برابر حجاب اجباری ایستادند و حکومت را به عقب نشینی وادار کردند، اگرچه تا کنون در مورد قانون حجاب اجباری در مجلس شورای اسلامی تغییری حاصل نشده است. موفقیت قابل توجه جنبش "زن زندگی آزادی" در جهانی شدن آن بوده است.

"جمهوری اسلامی" نه تنها حجاب اجباری را، بلکه قوانین بسیار ناعادلانه ای را در مورد زنان به تصویب رسانده است و این در حالی است که حکومت دست به تبلیغات عریض و طویلی توسط زن های حقوق دان طرفدار خوش

زده که بسیار کلی و "عوامفریبانه" و خنده دار است که هیچ چیزی را روشن نمی کند. این درحالی است که "مجلس شورای اسلامی" قوانین شرم آوری را در مورد زنان به تصویب رسانده است، قوانینی که نشانی از خوار و فرو دست نشان دادن زنان دارد. امروز در فضای مجازی و در رسانه های عمومی به این قوانین شرم آور بارها در رسانه ها اشاره شده و در دسترس همگان قرار گرفته است.

در ادامه به تشکل هایی که از طرف زنان چپ و کمونیست، در ماه های پایانی سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۰ پایه گذاری شده بود، با برگرفتن ازدو جدولی که "شکیبا عسگر پور" در مقاله اش درج نموده است اشاره می کنم: - "جمعیت بیداری زنان" تاسیس اواسط دیماه ۵۷ - اتحاد زنان کارگر - ایجاد تشکیلات دموکراتیک و سراسری زنان ایران مخالفت با حجاب اجباری - مخالفت با سرکوب از طریق اعلان رسمی. نشریه: "بیداری زن".

- "اتحادیه زنان مریوان" تاسیس اسفند ۵۷ - مبارزه با مالکان و زمینداران - اتحاد با کمیته های سواد آموزی - ایجاد کانون های روستایی و مراکز بهداشتی جهت رسیدگی به تهدیدستان شهری و روستایی (این اتحادیه در جریان محاصره شهر مریوان با کمک شورای دانش آموزان مریوان اقدام به توزیع خوار و بار کردند).

- "شورای زنان سنندج" تاسیس سال ۵۸ - ایجاد تشکل های مستقل زنان جهت شرکت بهتر در سایر مبارزات جامعه - نقش فعال در بسیج مردم و مبارزات در سنندج.

- "جامعه زنان مبارز سقز" تاسیس اردیبهشت ۵۸ - تشکیل شوراها کارگری و دهقانی - ضرورت حق تعیین سرنوشت تمام خلق ها - برنامه ها: بررسی مشکلات زنان روستایی، زنان کارگر، شاغل و خانه دار، سواد آموزی و ارتباط با دیگر جمعیت های زنان، مبارزات صنفی در جهت تامین امکانات زنان در دوران بارداری و پس از زایمان، ایجاد مهد کودک برای زنان شاغل، کارگر و زحمتکش، تشکیل شوراها زنان، کوشش در راه ایجاد کلاس های آموزش های نظامی.

- "کمیته زنان مبارز(شیراز)" تاسیس فروردین ۵۷ - دفاع مشروط از دولت بازرگان مخالفت با چین شوروی. اهداف: حل مساله ارضی به دست دهقانان. نشریه "پیکار زن".

- "کمیته دفاع از حقوق زنان" تاسیس بعد از بهمن ۵۷ - وابسته به حزب کارگران سوسیالیست (تروتسکیست) - تشکیل کمیته موقت تدارکات برگزاری روز جهانی زن در ۸ مارس ۵۷، صدور بیانیه در اعتراض علیه سرکوب زنان در تجمعات اعتراضی علیه

حجاب اجباری در ۲۱ اسفند ۵۷ - "جمعیت زنان مبارز" تاسیس اوائل اسفند ۵۷ - تلاش جهت تشکل یابی زنان کارگر در کارخانجات - تهیه فراخوان جهت برگزاری مراسم ۸ مارس - ارسال نشریه به اهواز، آبادان، شیراز، سنندج، ارومیه و پخش فیلم های مختلف انقلاب های جهانی. نشریه: "زن مبارز".

- "جمعیت زنان ایران" تاسیس بهمن ۵۷ - جمعیت وابسته به حزب رنجبران - مدافع دولت بازرگان - حضور در محلات فقیر نشین، حضور در کوره پز خانه های تهران - ایجاد کمیته های پزشکی و پرستاری، پخش شیر خشک در محلات حاشیه نشین. نشریه: "۱۷ شهریور".

- "اتحاد ملی زنان" - اسفند ۵۷ تاسیس شد، بزرگترین تشکل این سال ها با محوریت هوادارانی از "چریک های فدایی خلق ایران" و سایر تشکل ها، "راه کارگر"، اتحاد چپ و..... فعالیت این تشکل ها مناطق جنوب شهر تهران. پس از انشعاب، طرفداران اکثریت از "اتحاد ملی" جدا شدند. این تشکیلات به چهار دوره تقسیم می شود: از اسفند ۵۷ تا مهرماه ۵۸ - از مهر ۵۸ تا مهر ۵۹ - از آذر ۵۹ تا خرداد سال ۶۰ تقسیم می شود. فعالیتها: ایجاد کمیته سواد آموزی، ایجاد کمیته های کارمندان و معلمان، ترجمه و تحقیق فرهنگی و هنری، توزیع نشریات، خیاطی، کارگری، پرستاری و کمیته زنان خانه دار، رفراندم را تحریم کرد.

- "انجمن رهایی زن" تاسیس؟ اعضای این انجمن عضو "سازمان وحدت کمونیستی" بودند. جلسات و میزگردهای مشترک (فصل گل سرخ) صدور بیانیه ها و مواضع خود را بیان کردند. این سازمان در تیرماه ۵۸ اعلام کرد با جبهه دموکراتیک ملی همکاری می کند. این انجمن در اعتراض به شرایط غیر دموکراتیک در انتخابات مجلس خبرگان شرکت نکرد.

- "اتحادیه زنان انقلابی مبارز" تاسیس ۳ بهمن ۵۷ - این اتحادیه بخش زنان "حزب توفان" بود که در انشعاب ۵۹ گرایش راست پیدا کرد. نشریه این اتحادیه تا دوسال منتشر شد - نخستین بار در ۳۰ مرداد ۵۸، در پی توقیف ۲۲ نشریه ۱۱ نشریه دیگر از جمله "سپیده سرخ"، "شنبه سرخ"، "برابری"، "زحمت" و..... توقیف شدند. سازمان دانشجویی با "صدای دانشجو" و دانش آموزی با نشریه "نبه سرخ" زیر نظر این اتحادیه شکل گرفت. این تشکل شرکت در رفراندم را تحریم کرد..

- "تشکیلات دموکراتیک زنان" تاسیس خرداد ۱۳۵۸ - این تشکیلات سازمان زنان حزب توده



توده‌ای زنان که زیر نظر احزاب و سازمان‌های کمونیستی و چپ فعالیت می‌کردند را مورد توجه قرار دهیم، مشاهده خواهیم کرد که اکثر قریب به اتفاق تشکل‌های مارکسیستی از نظر اصول اختلاف نظر نداشته‌اند. بنا بر این با نگاه وحدت طلبانه می‌توانستند بسیاری از فعالیت‌ها را به طور مشترک به پیش ببرند. امروز هم هنوز ما در این زمینه با مشکلات مواجه ایم. در حالی که همگی ما سمت زنان چپ و کمونیستی در جریان جنبش "زن زندگی آزادی"، باهم به صورت متحد عمل می‌کردند، این جنبش با تعقل بیشتر و با قدرت بالاتر در برابر حملات نظام جمهوری اسلامی و در مقابله با به انحراف کشیدن بخشی از جنبش توسط سلطنت طلبان و مجاهدین می‌توانست به دستاوردهای خوبی نائل آید.

مقاله "ستم به زن و مبارزه برای آزادی" در این شماره "نشریه رنجبر" به پایان می‌رسد و بنابراین لازم است در انتهای این گفتمان بر روی دو نکته تکیه کنیم.

یک - نقش آگاهی طبقاتی و تئوری مبارزه طبقاتی در آگاهی زنان. تئوری مبارزه طبقاتی دلائل ستم دیدگی زن را در زمینه تحولات اجتماعی به درستی توضیح می‌دهد. در جوامع اولیه و اشتراکی زنان مورد احترام مردان بودند. با به وجود آمدن جامعه طبقاتی ستم به زنان آغاز می‌گردد. درک عمیق این موضوع بخش جدا ناپذیر از آموزش‌های سوسیالیسم علمی است. به این معنی که امر رهایی زنان نمی‌تواند تحقق پذیرد مگر این که با جنبش‌هایی پرولتاریا پیوند حاصل نماید. نباید فراموش کرد که رهایی زنان پیوند فشرده‌ای با بر اندازی جامعه طبقاتی دارد. دو - نقش این تئوری در پراکتیک اجتماعی زنان ایران در بیش از یک قرن.

تاریخ مبارزات زنان ایران همراه است با ورود عقاید سوسیالیستی به ایران. با توجه به این که این عقاید با مقاومت روحانیت عقب افتاده و با سنت مرد سالاری ناشی از جامعه طبقاتی روبرو شد می‌توان به این نتیجه رسید که امروزه دستاوردهای قابل ارزشی توانسته داشته باشد. نظراتی که به این مبارزات صد ساله زنان کم بها می‌دهند و درستی پیوند زنان را با جنبش سوسیالیستی، زیر سوال می‌برند نادرست و تقلیل‌گرا است. جنبش زنان برای رشد و تقویت خود باید دارای کادرهایی مسلح به تئوری مبارزه طبقاتی در پیوند با جنبش کارگری باشد.

لیلا خرداد ماه ۱۴۰۴

برای زنان به ویژه برای روشنفکر می‌توانست بسیار آموزنده باشد. این کافی نبود که زنان به فرهنگ موجود مردسالاری و زن ستیزی آگاه می‌شدند، بلکه زنان که نیمی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند، لازم بود به ریشه‌های این فرهنگ منحط و نا عادلانه‌ای که خود ثمره جامعه طبقاتی است آگاه شوند و همدوش مردان علیه سیستم سرمایه داری و برای رسیدن به جامعه‌ای آباد، آزاد و شکوفا که همانا جامعه سوسیالیستی است مبارزه کنند.

فعالیت‌های این جمعیت در جهت خدمت به زنان زحمتکش داشت. از جمله فعالیت و کمک‌های بهداشتی در خدمت کارگران کوره‌پز خانه در تهران، کمک‌های بهداشتی و درمانی در نقاط حاشیه‌ای، ایجاد یک درمانگاه با خودیاری مردم "دولت آباد" در منطقه حاشیه‌ای تهران.

در سال ۵۹ پنج نفر از اعضای "جمعیت زنان ایران" در جریان جنگ خانمانسوز، برای کمک به جنگ زده‌های آبادانی، از تهران به سمت اهواز حرکت کردند و به مدت ۱۵ روز در بیمارستان چادری شادگان فعالیت داشتند و در روستاهای اهواز مستقر بودند. متأسفانه پس از دو هفته سپاه داروها و وسائلی را که برای جنگ زده‌ها برده بودند تصاحب کردند و زنان "جمعیت" را از منطقه بیرون راندند. این در حالی بود که ما برنامه‌ای طولانی در زمینه کمک به مردم جنگ زده داشتیم، ضمن این که بودن در پشت جبهه جنگ و خدمت به مردم برای زنان روشنفکر جنبه تربیتی داشت. جمعیت زنان تا سال ۱۳۶۰ همچنان به فعالیت‌های خود در تهران و شهرستان ادامه داد. ارتباط خود را با شخصیت‌های زن حفظ کرد. سفر به شهرهای مختلف از جمله گرگان، ساری، رشت و همدان و سخنرانی در محله‌های حاشیه‌ای و روستاها که در این میان تعداد بسیاری از زنان زحمتکش و روستایی را به انجام رساند جمعیت زنان در سال ۵۹ یکبار مورد تهاجم گروه‌های حزب الهی قرار گرفت اما در مقابل این تهاجم ایستادگی کرد و در خرداد ۶۰ هنگامی که شرایط به دشواری گرایید و در موقعیتی که جان اعضای جمعیت در خطر بود جمعیت به فعالیت خود خاتمه داد.

رفیق عزیز ما "ترانه لطفعلیان"، فعال حقوقی در "جمعیت زنان ایران" بود. این رفیق بسیار عزیز در سال ۶۰ توسط نیروهای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی دستگیر و به همراه شوهرش به جوخه اعدام سپرده شد. یاد هر دو این رفقا را گرامی می‌داریم.

اگر مبارزات زنان و فعالیت تشکل‌های

بود. این سازمان در اطلاعیه‌ای در استقلال از دعوت خمینی مبنی بر بسیج همگانی علیه امپریالیسم و مزدورانش، همچنین دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی اعلام آمادگی کرده بود. بیانیه‌های این تشکیلات هماهنگ با سیاست‌های حزب توده در راستای حمایت از جمهوری اسلامی بود. این تشکیلات با رأی آری در فرماندم شرکت کرده بود.

- "کمیته زنان پیکار" تاسیس بهمن ۵۷ - این کمیته بخش زنان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر بود - ایجاد هسته‌های محلی در محلات خاک سفید، شاد شهر... تظاهرات علیه قطع آب و برق خانه‌های خارج از محدوده شهری.

با توجه به این که این جانب در "جمعیت زنان ایران" فعالیت داشتم، می‌توانم اطلاعات بیشتری را تا حدی که در حوصله این مقاله باشد در مورد فعالیت‌های این جمعیت در اختیار خوانندگان قرار دهم.

- "جمعیت زنان ایران" هسته اولیه آن توسط کمیته‌ای از زنان عضو "سازمان انقلابی" در بهمن ماه ۱۳۵۷ به وجود آمد. این کمیته در تهران دست به سازماندهی زد و هسته اولیه یک تشکیلات توده‌ای را پایه‌ریزی کرد. زمانی که "سازمان انقلابی" با هفت گروه و سازمان وحدت کرد و "حزب رنجبران" را تشکیل داد "کمیته حزبی" ما قوی‌تر شد و به کمک رفقای زنی که به ما پیوسته بودند فعالیت‌ها به پیش برده شد. هر قشر و طبقه‌ای و با هر اعتقاد سیاسی و مذهبی می‌توانستند به این تشکیلات بپیوندند. طبعاً فعالیت ما سمت و سوی زنان زحمتکش را داشت. پس از مدت کوتاهی، این تشکیلات به صورت سراسری سازمان دهی شد و علاوه بر تهران در شهرهای اصفهان، شیراز، آبادان، خرمشهر، مشهد، گرگان، ساری رشت، همدان هسته‌های تشکیلاتی ایجاد شد. هیات تحریریه و بخش حقوقی مقرر جمعیت در تهران مستقر بود. ۱۷ شهریور از اسفندماه ۵۷ انتشار یافت و تا خرداد ۶۰ ادامه پیدا کرد. اولین کنگره این جمعیت در مقرر "حزب ملت" در اواخر بهمن سال ۵۸ تشکیل شد. از دکتر بنی صدر، دعوت شده بود که در افتتاحیه آن کنگره حضور پیدا کند. او همان روز از سفر اروپا باز می‌گشت، اما به موقع از فرودگاه مستقیماً خود را به کنگره رساند. اگرچه این جمعیت تشکلی توده‌ای بود که اقشار و طبقات مختلف را در بر می‌گرفت، اما همان طور که گفته شد رو به زنان زحمتکش و زنان کارگر و روستایی داشت. هدف اصلی این جمعیت: شرکت دادن زنان در فعالیت‌های عملی و سیاسی و حقوقی بود که به ویژه



اعتصاب کامیون‌داران

در میانه‌ی سرکوب‌های ساختاری، سکوت اجباری رسانه‌ها، و در سایه‌ی سنگین تهدید جنگ میان ایران و اسرائیل، اعتصاب کامیون‌داران در خرداد ۱۴۰۳، صدای تازه‌ای از یک کنش طبقاتی و مقاومت سازمان‌یافته را به گوش رساند. این کنش اگرچه حول مطالبات صنفی آغاز شد، اما در بطن خود حامل امکان‌هایی سیاسی بود: برای سازمان‌یابی، همبستگی میان صنوف، و بازگشت صدای زحمتکشان به عرصه عمومی. این مقاله تلاش می‌کند با نگاهی انتقادی، تجربه این اعتصاب را تحلیل کرده، نسبت آن را با وضعیت جنگی فعلی و سرکوب در ایران بررسی کرده و امکان‌های وحدت‌سازی را درون آن شناسایی کند.

۱. جرقه در جاده: از مطالبه‌گری صنفی تا عمل جمعی خواست اولیه‌ی کامیون‌داران مشخص بود: افزایش کرایه‌ها، پرداخت مطالبات معوق، کنترل قیمت لوازم یدکی و سوخت، و تضمین امنیت در جاده‌ها. اما آنچه این اعتصاب را از اعتراضات پیشین متمایز کرد، شکل‌گیری شبکه‌ای نیمه‌مخفی از هماهنگی در غیاب تشکل‌های رسمی و سندیکاهای قانونی بود. به عبارتی، کامیون‌داران خود یکدیگر را سازمان دادند؛ نه در قالب سندیکای رسمی بلکه در بستری از اعتماد تاریخی و تجربه مشترک کار و ستم. برخی از فعالان کارگری این شکل را به «سندیکالیسم خودجوش» تعبیر کرده‌اند؛ تجربه‌ای که در نبود فضای قانونی، از دل زیست روزمره‌ی پرمخاطره کارگران زاده می‌شود.

۲. در تقاطع جنگ و سرکوب: چرا این اعتصاب مهم بود؟ این اعتصاب در شرایطی صورت گرفت که رسانه‌های دولتی و بخش‌هایی از فضای سیاسی، افق تحولات را به «شرایط جنگی» تقلیل داده‌اند. با برجسته‌سازی جنگ با اسرائیل، نوعی «استراتژی انحراف» در دستور کار قرار گرفته است که سعی دارد مطالبات اجتماعی را تحت‌الشعاع «امنیت ملی» قرار دهد. این امر ما را به یاد تحلیل آنتونیو گرامشی می‌اندازد که چگونه «بحران هژمونیک» می‌تواند به بسیج نیروهای نظامی و امنیتی برای خاموش کردن جنبش‌های اجتماعی منجر شود (رجوع شود به: گرامشی، «یادداشت‌های زندان» در این بستر، اعتصاب کامیون‌داران نه فقط مطالبه‌ای صنفی، بلکه شکافی در دیواره این یک‌دستی امنیتی بود؛ شکافی که یادآور می‌شود کارگران و زحمتکشان پروژه‌های اتمی جنگ طلبانه یا

صنفی»، و «امنیت معیشتی» به پیوند برسند. افشای سرکوب با روایت‌های زنده: نقش دیاسپورا و تشکل‌ها و فعالین و کنشگران این‌جا حیاتی است؛ که می‌توانند روایت‌های واقعی کامیون‌داران و خانواده‌هایشان را به جهان و رسانه‌ها و سازمان‌ها و نهاد‌های بین‌المللی برسانند. هر کامیون، یک رسانه است اگر بتواند صدای اعتراض را حمل کند. ۶. خطرات و امیدها: جنبش‌های اجتماعی در سایه جنگ و موشک و بمب در وضعیت جنگی، حکومت‌ها اغلب آزادی‌ها را تعطیل و سرکوب را تشدید می‌کنند. کما اینکه تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که جنگ، فرصتی برای سرکوب مضاعف جنبش‌های مردمی فراهم می‌کند (رجوع شود به: رزا لوکزامبورگ، «سوسیالیسم یا بربریت»). اما تجربه‌ی کامیون‌داران نشان داد که حتی در چنین شرایطی، طبقه‌ی کارگر می‌تواند مقاومت را به خیابان‌ها، جاده‌ها و شهرها بازگرداند. نتیجه‌گیری: صدای موتورهای رهایی؟ اعتصاب کامیون‌داران، در ظاهر کنشی صنفی، اما در باطن حامل نشانه‌هایی از خیزش جمعی علیه مناسبات سلطه و استثمار بود. در شرایطی که رسانه‌ها به جنگ و موشک و تهدید محدود شده‌اند، صدای چرخ‌های کامیون‌هایی که ایستاده‌اند، از هر شعاری رادیکال‌تر است. اگر این صداها به هم بیوندند، شاید جاده‌ای برای عبور از وضعیت کنونی به فردایی دیگر گشوده شود.

ضمیمه: متون پیشنهادی و ارجاعات

1. Antonio Gramsci, *Prison Notebooks*

درباب بحران هژمونی و جنبش‌های اعتراضی

2. Rosa Luxemburg, *The Crisis of German Social Democracy (Junius Pamphlet)*

تحلیل جنگ و سوسیالیسم

3. Vladimir Lenin, *what is to be Done?*

تشکل‌یابی، آگاهی و حزب

۴. مقالات درباره‌ی تشکل‌یابی مستقل کارگری

۵. اسناد منتشرشده در کانال‌ها و گروه‌های

تلگرامی اعتصاب کامیون‌داران خرداد ۱۴۰۳

۶. گزارش‌های منتشره در سایت‌هایی چون

«اتحاد بازنشستگان»، «صدای معلمان»، و

«سندیکای شرکت واحد»

7. *Labour and the Politics of Resistance in the Middle East* Zahra Ali (Ed.)

ایرج پناهی

خرداد چهارصد و چهار

موشکی نمی‌خواهند، بلکه نان، امنیت شغلی، بیمه، و کرامت انسانی برای خود و آموزش و امنیت برای خانواده و فرزندانشان می‌طلبند.

۳. اشکال نوین سازمان‌یابی: شبکه‌گرایی، ناشناسی، و مقاومت افقی در شرایط سرکوب شدید تشکل‌های مستقل (مانند سندیکای شرکت واحد)، اعتصاب کامیون‌داران نشان داد که شبکه‌گرایی غیرمتمرکز می‌تواند جایگزین موقت ساختارهای سنتی باشد. پلتفرم‌های مجازی، گروه‌های تلگرامی، و اتحادهای منطقه‌ای ابزارهای اصلی سازماندهی بودند. این وضعیت یادآور تجربه‌های جهانی است؛ مانند اعتصاب کارگران آمازون در آلمان یا اعتصابات رانندگان در هند، که اغلب از دل شبکه‌های مستقل و فاقد نمایندگی رسمی شکل گرفته‌اند. با این حال، خطر اصلی در این جاست که بدون نهادینه‌شدن این تجربه‌ها، انرژی کنش‌گری به سرعت پراکنده می‌شود. بنابراین یکی از راهکارهای اصلی، پیوند این اشکال نوین به تلاش‌های پیشین سندیکایی و آموزش‌های تشکیلاتی از پایین است.

۴. افق اتحاد‌های طبقاتی: کامیون‌داران، معلمان، بازنشستگان، کارگران نفت برای ساختن جبهه‌ای توانمند علیه سرمایه‌داری رانتی-امنیتی ایران، باید از این اعتصاب‌ها به‌مثابه «گسل‌های امکان» بهره برد. حرکت‌های اخیر معلمان، بازنشستگان و کارگران نفت، اگر با کامیون‌داران هم‌صدا شوند، می‌توانند نیرویی تولید کنند که از مرز صنف و بخش بگذرد و به یک اتحاد طبقاتی برسد. از منظر لنینیستی، لحظه‌ای که اعتراض‌های پراکنده به یک «جنبش هم‌زمان آگاهانه» بدل شود، لحظه امکان تغییر رادیکال است. اما این امر بدون کار سازمانی، بدون ساختن رسانه‌های مستقل، صندوق‌های پشتیبانی و شوراهای هماهنگی ممکن نیست (ر.ک: لنین، چه باید کرد؟)

۵. راهکارها و چشم‌انداز: چگونه می‌توان از این تجربه حفاظت و آن را گسترش داد؟ تشکیل شورای شورای هماهنگی اعتصاب‌ها: به‌جای سندیکاهای منفرد، ایجاد یک شورای مستقل، ولو غیررسمی، که به هماهنگی میان گروه‌های مختلف کمک کند. صندوق‌های حمایتی محلی و دیجیتالی: باید مدل‌هایی از حمایت مالی و درمانی طراحی کرد

که بدون نیاز به ساختارهای بزرگ، بتوانند پایداری اعتصاب‌ها را تضمین کنند. تقاطع با جنبش‌های دموکراتیک: کامیون‌داران، معلمان، زنان و دانشجویان می‌توانند حول محورهایی چون «حق تشکل»، «آزادی زندانیان

تجاوز اسرائیل و آمریکا و متحدین آنها را محکوم میکنیم



امپریالیسم «مگا» و... بقیه از صفحه آخر

با این حال، به دور از ضد امپریالیستی بودن، تغییر جهانی در روابط خارجی ایالات متحده در دوران ترامپ به دلیل رویکرد ناسیونالیستی افراطی به قدرت جهانی است که در بخش های کلیدی طبقه حاکم، به ویژه انحصارگران فناوری پیشرفته، و همچنین پیروان عمدتاً طبقه متوسط به پائین ترامپ استوار است. بر اساس این دیدگاه نئوفاشیستی و انتقام جویانه، ایالات متحده به عنوان یک قدرت هژمونیک در حال افول است و توسط دشمنان قدرتمند تهدید می شود: مارکسیسم فرهنگی و «مهاجمان» مهاجر از درون، چین و جنوب جهانی از بیرون، در حالی که متحدان ضعیف و وابسته مانع آن می شوند.

THE UNITED STATES, ANTI-COMMUNISM AND THE NEW FRONTIER OF THE UNITED STATES, by Christopher

چین را ادامه داد و بدین ترتیب با دو قدرت بزرگ اوراسیا به طور همزمان مواجه شد. هنگامی که ترامپ دوباره به قدرت رسید، خواهان پایان جنگ نیابتی ناتو در اوکراین شد، در حالی که به طور قاطع تری به نبرد در آسیا روی آورد. حتی در خاورمیانه، جایی که رژیم ترامپ در حال حاضر از نابودی آشکار-یا حذف کامل فلسطینیان در غزه تحت لوای "صلح" از دست راستی های افراطی حمایت میکند و همزمان به بمباران یمن و افزایش فشار بر ایران دست میزند، در مقایسه با جنگ سرد جدید علیه چین، اهمیت درجه دوم دارد.

استراتژی جدید امپریالیستی که از سوی دولت ترامپ، به ویژه در دوره دومش، ارائه شده است، بر پایه مفهوم "آمریکا اول" استوار است. این به معنای رد نقش سنتی

آزادی" او در ۲ آوریل)، یک موضوع ساده برای کسب مزیت اقتصادی نیست، بلکه باید به عنوان یک بازی قدرت دیده شود که از طریق آن می توان تسلط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی را تأمین کرد. بر اساس استراتژی "آمریکا اول" ترامپ، واشنگتن در پی اخذ خراج از متحدان خود است که از این پس باید به نحوی برای حمایت نظامی ایالات متحده هزینه بپردازند، که منجر به بروز اشکال جدیدی از تقابل بین امپریالیستی (یا درون امپریالیستی) خواهد شد. با هدفگیری چین، پیشنهاد بودجه رسمی مخارج نظامی ترامپ برای سال مالی آینده یک افزایش نزدیک به ۱۲ درصدی تا ۱ تریلیون دلار را پیش بینی می کند (مخارج واقعی نظامی معمولاً دو برابر سطح رسمی انجام می شود).

نتیجه ای که احتمالاً از چنین تحولات ناشی می شود - اگر متوقف نشوند - عصر نوینی از فاجعه خواهد بود، به مقیاسی نه چندان متفاوت از دهه ۱۹۳۰، که با ویرانی های اقتصادی، اکولوژیکی و ناشی از جنگ مشخص می شود. این امر نه به افزایش سلطه ایالات متحده بلکه به کاهش تسریع یافته ای آن منجر خواهد شد، زیرا هژمونی دلار آن و نهادهای بین المللی که قدرت ایالات متحده به طور تاریخی به آنها اتکا داشته است، بیشتر آسیب خواهد دید. در درون رژیم ترامپ، تلاش های واشنگتن برای پیشبرد قدرت خود در سطح جهانی تنها درگیری های داخلی بین سرمایه مالی انحصاری با منافع اقتصادی جهانی اش و حرکت ملی گرایانه محدودتر ترامپ برای بزرگ کردن دوباره ای آمریکا خود (MAGA) را تشدید خواهد کرد. تمام تلاش ها برای حفظ چنین رژیم واکنشی ای با نیاز به سرکوب بیشتر مواجه خواهد بود، در حالی که آینده به مقیاس قیامی که این سرکوب در عرصه ملی و جهانی بوجود می آورد، بستگی خواهد داشت.

دکترین ترامپ

به طرز عجیبی، قوی ترین و بحث برانگیزترین ادعاها در مورد ماهیت صلح آمیز و ضد امپریالیستی رژیم ترامپ توسط شخصیت های چپ گرای سابق مانند پارنتی مطرح شده است. او در سال ۲۰۲۳ در یک مقاله برای نشریه سلطه طلب MAGA به نام "جرم واقعی ترامپ مخالفت با امپراتوری است" ادعا کرد که ترامپ نماینده یک سیاست خارجی "ضد پنتاگون" و "ضد امپریالیستی" بود که با "تحقیر کامل 'مجتمع امنیت ملی'" به نمایش گذاشته شد.

با این حال، در توصیف ترامپ به عنوان ضد امپریالیست، پرنتی به نظر می رسد که تمام ساختار امپریالیسم، مبنی بر استثمار/غارت



ایالات متحده به عنوان یک قدرت جهانی هژمونیک به نفع یک امپراطوری ملی گرای هار آمریکا اول می باشد. یکی از تجلیات این موضوع، حمله ایالات متحده به سازمان های بین المللی است که بر آنها تسلط کامل ندارد یا جایی که به اصطلاح بارهای نابرابری را به دوش می کشد، مانند سازمان ملل متحد یا حتی پیمان ناتو. علاوه بر این، روابط تجاری نه چندان به عنوان فرآیندهای سودآور تبادلتهای متقابل (که در واقع عمدتاً به نفع کشورهای ثروتمندتر است)، بلکه به عنوان روابط معاملاتی تلفی می شود که صرفاً بر اساس قدرت ملی تعیین می گردند.

این زمینه، تحمیل تعرفه ها توسط رژیم ترامپ بر روی کلیه کشورهای دیگر، شامل تعرفه های بالا بر روی حدود شصت کشور (در لیست "روز

با آغاز اولین دوره رئیس جمهوری ترامپ پس از انتخابات ۲۰۱۶، رژیم برای یک تغییر اساسی در سطح بین المللی و همچنین داخلی در موضع راست قرار گرفت. در عرصه جهانی، تمام منابع موجود باید بر روی افزایش قدرت ایالات متحده و بر روی شکست چین به عنوان رقیب جدید تأکید کنند. بر این اساس، در اولین دوره رئیس جمهوری ترامپ بود که جنگ سرد جدید علیه چین به طور جدی آغاز شد، همراه با تغییر موازنه به سمت کاهش تنش با روسیه. اگرچه دولت جو بایدن پس از آن به جنگ نیابتی برنامه ریزی شده پیشین واشنگتن علیه روسیه (که با کودتای راست گرایانه مورد حمایت ایالات متحده در اوکراین در سال ۲۰۱۴ آغاز شده بود) ادامه داد، با این حال همچنان از جمهوری خواهان ترامپ پیروی کرد و جنگ سرد جدید علیه



کاملاً در تضاد با دیدگاه چند ملیتی پروژه آمریکایی بود. دوم، سیاست امپراتوری که توسط ثنوکان‌ها دنبال می‌شد، با جهانی‌سازی هم‌راستا بود، در حالی که دکترین ترامپ نفی جهانی‌سازی لیبرال بود. جهانی‌سازی در ایدئولوژی مگا به عنوان منفعتی برای قدرت‌های در حال ظهور، مانند چین، و به بهای قدرت‌های مستقر، مانند ایالات متحده، دیده می‌شود. آنتون توضیح می‌دهد که دکترین ترامپ، بنابراین در تمام ابعاد به طور مداوم ملی‌گرا بوده است: غنائم به ملل پیروز می‌رسد.

چنین ملی‌گرایی مستمری به‌عنوان چیزی کاملاً هم‌راستا با "طبیعت انسانی" به تصویر کشیده شده است. اگر ارسطو گفته بود - به‌قول آنتون - که سه واحد سیاسی "قبیله [قومیت]، شهر-دولت (پلیس) و امپراتوری" هستند، در موضع ترامپ تأکید بر قومیت آمریکایی و دولت آمریکایی توسعه‌گر در عرصه جهانی و تعدیل نقش امپراتوری چند ملیتی است که بدین ترتیب آمریکا را دوباره به عظمت گذشته بازمیگرداند. در این زمینه، دکترین ترامپ چهار رکن دارد: (۱) پوپولیسم ملی، (۲) رد لیبرالیسم بین‌المللی، (۳) ملی‌گرایی ثابت و مستمر برای تمامی کشورها و (۴) بازگشت ملت به "نرمالی" همگن از "اتن و پلیس" کلاسیک - برخلاف ویژگی ناهمگن امپراتوری چند ملیتی معاصر (و جهان به‌طور کلی). رکن چهارم بدین ترتیب یک تعریف نژادی-ملیتی از هویت ملی را تشکیل می‌داد که زیرساختی برای ملی‌گرایی نژادی بود. بمانند تراسیماخوس (Thrasymachus) در جمهوری افلاطون، پایه اخلاقی دکترین ترامپ نیز کاملاً واضح بود: عدالت "منافع قوی‌تر است." ...

اقتصاد امپریالیستی و دکترین ترامپ در تاریخ ۲ آوریل ۲۰۲۵، ترامپ در آنچه که آن را "اعلام استقلال اقتصادی" نامید، با استفاده از قدرت‌های اضطراری ملی، بر هر کشوری در جهان ۱۰ درصد تعرفه وضع کرد، که این تعرفه‌ها بر روی حدود ۶۰ کشور یا بلوک تجاری دیگر بیشتر بود. این شامل تعرفه‌های جدید ۳۴ درصدی بر روی چین (علاوه بر ۲۰ درصد قبلی که تعرفه را به ۵۴ درصد رساند) و ۴۶ درصد بر ویتنام و ۲۰ درصد بر اتحادیه اروپا بود. پس از آنکه چین تعرفه تلافی‌جویانه‌ای اعلام کرد، ترامپ افزایش تجمعی تعرفه‌ها بر چین را به ۱۰۴ درصد و سپس در یک تشدید بیشتر به ۱۴۵ درصد رساند. در یک بیانیه جنگ‌گونه، وزیر خزانه‌داری ایالات متحده، اسکات بسن (Scott Bessent)، گفت که هر کشوری که تصمیم به "تلافی" در برابر تعرفه‌های جدید ایالات متحده بگیرد، به

غیرواقعی‌تر باشد) گنجاندن کانادا به عنوان ایالت پنجاه و یکم - بدون در نظر گرفتن تغییر نام خلیج مکزیک به خلیج آمریکا - همه به منظور بازآفرینی روح «امپراتوری در حال رشد آمریکایی» هستند.

برای درک استراتژی امپریالیستی رژیم مگا (MAGA)، ضروری است "دکترین ترامپ" را بررسی کنیم. دکترین‌های ریاست جمهوری در مورد سیاست خارجی معمولاً توسط رسانه‌ها بر اساس اعلامیه‌های کاخ سفید در مورد مسائل بحرانی سیاست خارجی مشخص شده و توضیح داده می‌شوند. با این حال، در مورد دکترین ترامپ، این دکترین به طور کامل از درون توسط ایدئولوگ برجسته مگا، مایکل آنتون (Michael Anton)، که از فوریه ۲۰۱۷ تا آوریل ۲۰۱۸ عضو شورای امنیت ملی ایالات متحده و معاون دستیار رئیس‌جمهور در امور ارتباطات استراتژیک بود، بیان شد. او در حال حاضر مدیر برنامه ریزی سیاست گذاری در وزارت امور خارجه است، مقامی معادل معاون وزیر امور خارجه. در طول نخستین دوره ریاست جمهوری ترامپ، به وضوح به آنتون مأموریت داده شده بود - بعد از اینکه دیگر به طور مستقیم در کاخ سفید مشغول به کار نبود - موظف بود تا انسجامی به اظهار نظرهای متعدد و ظاهراً متناقض ترامپ در مورد سیاست خارجی بدهد.

در سال ۲۰۱۹ در حالی که به عنوان استاد و پژوهشگر در کالج هیلسدل (Hillsdale College) تحت تسلط MAGA در میشیگان مشغول به کار بود، آنتون مقاله‌ای در Foreign Policy «سیاست خارجی» منتشر کرد که بر اساس یک سخنرانی در دانشگاه پرینستون با عنوان "دکترین ترامپ" نوشته شده بود و قرار بود به بیانیه نیمه رسمی موضع استراتژیک کلی رژیم MAGA تبدیل شود. وظیفه آنتون این بود که استراتژی "آمریکا اول" ترامپ را به عنوان استراتژی‌ای که با پوپولیسم ملی و ضدبین‌المللی‌گرایی همخوانی دارد و در عین حال به قدری جنگ‌طلبانه است که یک استراتژی جهانی تهاجمی جدید را نمایندگی می‌کند تعریف کند. بنابراین، این استراتژی به عنوان "واقع‌گرایی اصولی" توصیف شد که در منافع ملی ریشه دارد و با تفسیرهای محافظه‌کارانه که با ایده‌های متفکرانی مانند نیکولو ماکیاولی (Niccolo Machiavelli) و توماس هابز (Thomas Hobbes) همخوانی دارد. سیاست خارجی و نظامی ترامپ توسط آنتون در "دکترین ترامپ" به دو دلیل بعنوان ضد امپراتوری توصیف شد.

نخست، امپراتوری‌ها به طور طبیعی دارای ویژگی «چندملیتی» بودند و سیاست ترامپ

جهانی و استراتژی‌ها برای سلطه جهانی مربوط می‌شود، را فراموش کرده است. ترامپ نه تنها در نخستین دوره ریاست جمهوری خود افزایشی تاریخی در هزینه‌های نظامی ایجاد کرد و در موارد متعدد بین‌المللی از نیروی کشنده استفاده کرد (از جمله کاهش محدودیت‌ها در بمباران غیرنظامیان)، بلکه همچنین با اهمیت بیشتری، جنگ سرد جدید را علیه چین آغاز کرد. دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ دوباره شدت هزینه‌های پنتاگون را افزایش می‌دهد و به ترویج تنش با چین در مقیاس بزرگتری ادامه می‌دهد. آنچه پرنیتی و دیگران به عنوان نوعی ضد امپریالیسم می‌بینند در واقع یک استراتژی جدید امپریالیستی جهانی در سطوح ملی و بین‌المللی است که به دنبال معکوس کردن افول هژمونی ایالات متحده و شکست چین است. این بازسازی استراتژیک از حمایت قوی هم در داخل جنبش MAGA ترامپ و هم در میان عناصر طبقه میلیاردر سرمایه‌داری انحصاری، به‌خصوص در بخش‌های فناوری‌های پیشرفته، سرمایه‌گذاری خصوصی و انرژی، که با رژیم پوپولیستی او هم‌راستا هستند، برخوردار است. همانطور که اقتصاددان مارکسیست هندی، پرابات پاتنایک (Prabhat Patnaik)، اشاره کرده است، سیاست خارجی ترامپ نه ضد امپراتوری است و نه بی‌فکر، بلکه به بهترین نحو می‌توان آن را به‌عنوان "استراتژی احیای امپریالیسم" توصیف کرد. جنبش ملی‌گرایانه MAGA بر پایه دیدگاه نژادپرستانه‌ای از جهان شکل گرفته است که در آن ایالات متحده به عنوان یک کشور مسیحی سفیدپوست با سرنوشت روشن دیده می‌شود. در این چشم‌انداز، ایالات متحده در طول تاریخ خود به وضعیت «یک ملت زیر سایه خدا» در قرن بیستم دست یافته است، اما به تدریج از درون و برون تضعیف شده است و نیازمند احیای جایگاه گم‌شده خود می‌باشد.

این تصادفی نیست که ترامپ در مارس ۲۰۲۵ پرتره جیمز کی. پولک (James K. Polk)، یازدهمین رئیس‌جمهور ایالات متحده، را در اتاق بیضی آویزان کرد. پولک در بزرگترین تصرف اراضی در تاریخ ایالات متحده از طریق جنگ مکزیک و آمریکا ریاست داشت، جنگی که واشنگتن بیش از پانصد هزار مایل مربع از سرزمین‌ها را تصرف کرد، از جمله کالیفرنیا و بخش بزرگی از جنوب غربی، در حالی که تگزاس را ضمیمه کرده و بر مناطق مورد اختلاف در شمال غرب اقیانوس آرام از طریق معاهده اورگان حاکمیت پیدا کرد. طمع‌های بلندپروازانه ترامپ برای ضمیمه کردن گرینلند، بازپس‌گیری کانال پاناما و حتی (اگر

عدالت اجتماعی بدون تحقق سوسیالیسم امکان پذیر نیست



زمان پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۰۲۴ منتشر شد و طرح استفاده از تعرفه های بالا و اهرم ارائه شده توسط چتر امنیتی ایالات متحده را برای وادار کردن کشورها به موافقت با کاهش عمده ارزش پول ایالات متحده تحت عنوان توافق مار-آ-لاگو اکورد (Mar-a-Lago Accord) معرفی کرد. هدف بهبود موقعیت تجاری جهانی ایالات متحده با هزینه شرکای تجاری اصلی آن است. این یک سیاست جهانی باجگیری همسایه است که توسط ایالات متحده روی هم پیمانان و دشمنان مشخص شده‌اش تحمیل می‌شود.

مدل این استراتژی ژئو اقتصادی، توافق Plaza در سال ۱۹۸۵ است که بین ایالات متحده، ژاپن، آلمان، بریتانیا و سایر کشورها به امضاء رسید و اجازه می‌داد تا ارزش دلار به طور عمدی به صورت چندجانبه کاهش یابد. نتیجه تاریخی اصلی این توافق، ترکیدن حباب مالی ژاپن و معرفی رکود عمیق و ظاهراً دائمی در اقتصاد ژاپن بود که در آن زمان یکی از پرتحرک‌ترین اقتصادهای جهان به شمار می‌رفت. به زودی پس از توافق Plaza، ترامپ، هتل Plaza را خرید، بدون شک تحت تأثیر توافقی که در آنجا انجام شده بود. (او بعداً آن را به ورشکستگی کشاند.) اما در سال ۲۰۲۵، ایالات متحده به مراتب در سطح جهانی ضعیف‌تر از سال ۱۹۸۵ است و کشورهایی که دارای بیشترین ذخایر ارزی دلار هستند که در توافق نامه Mar-a-Lago پیش‌بینی شده بود به آن وابسته خواهند بود، تحت چتر امنیت نظامی ایالات متحده نیستند و بنابراین به راحتی تحت فشار قرار نمی‌گیرند.

ژاپن، بریتانیا، کانادا، مکزیک و میران (Miran)، مشاهده شد که بدون شک و به آسانی میتوانند تحت فشار قرار بگیرند تا خود را با منافع ایالات متحده در این زمینه تطابق دهند، زیرا هیچ گزینه دیگری ندارند. در مقابل، نه اتحادیه اروپا و نه چین (که حدود ۳ تریلیون دلار از ارز ایالات متحده را در اختیار دارد و به خوبی از آنچه برای ژاپن به دنبال توافق پلازا اتفاق افتاد آگاه است) به راحتی با چنین توافقی موافقت نخواهند کرد. در مورد اتحادیه اروپا، برنامه ترامپ شامل وادار کردن این کشورها به تحمل هزینه‌های بیشتر از چتر امنیتی ایالات متحده است و با استفاده از این به عنوان یک برگ چانه‌زنی، همراه با اعمال تعرفه‌های بالا، آنها را به توافق برای کاهش ارزش ارز وادار میکند. اعمال تعرفه‌های آمریکایی، مشاوران اقتصادی ملی‌گرای محافظه‌کار ترامپ معتقد بودند که در ابتدا به افزایش ارزش دلار منجر خواهد شد، به طوری‌که در دوراول ریاست‌جمهوری ترامپ رخ داد، و به این گونه برخی از اثرات

و صنعت‌زدایی اقتصاد ایالات متحده ارائه می‌دهد و در عین مخالفت شدید با تجارت آزاد از موضوع تعرفه‌ها عمیقاً حمایت میکند. از نظر ایدئولوژیک به جنبش MAGA ترامپ وابسته است و نقش درجه اول را در توسعه استراتژی اقتصادی در جنگ سرد جدید با "چین کمونیستی" ایفا میکند. در گزارش سال ۲۰۲۳ تحت عنوان "قطع جدی (رابطه با) چین"، ادعا کرد که "آمریکا باید روابط اقتصادی خود را با چین قطع کند تا مانع تسخیر بازار خود توسط حزب کمونیست چین شود." این شامل قطع روابط اقتصادی با چین در حوزه سرمایه‌گذاری، زنجیره‌های تأمین و توافقات اقتصادی بین‌المللی است. تمام "جریان‌های سرمایه، انتقال فناوری و مشارکت‌های اقتصادی بین ایالات متحده و چین" باید پایان یابد. در داخل کشور، American Compass علیه «سرمایه‌بیدار» اعلام جنگ کرده است، یعنی علیه هر گونه تلاش برای تنوع، برابری و شمول در عملکرد شرکتی، موضعی که به وضوح با هدف حفظ سلطه نژادی سفیدپوستان انجام می‌شود. در خود دولت ترامپ، استراتژی تعرفه‌های بالا تحت نظارت پیتر ناوارو (Peter Navarro)، مشاور ارشد رئیس‌جمهور در زمینه تجارت و تولید، قرار دارد. در دولت قبلی ترامپ، ناوارو مدیر دفتر سیاست‌های تجاری و تولید بود. او طرفدار کینه‌توزی در جنگ اقتصادی (و نظامی) علیه چین است. نویسنده کتاب جنگ‌های آینده چین در سال ۲۰۰۸ می‌باشد، و تعرفه‌ها را در این زمینه کلیدی می‌داند. ناوارو تعرفه‌ها را به عنوان منبع تریلیون‌ها دلار درآمد دولتی می‌ستاید، که به ترامپ این امکان را می‌دهد که مالیات‌های ثروتمندان را کاهش دهد. ناوارو به دلیل نقش خود در حمله MAGA به کنگره در تاریخ ۶ ژانویه ۲۰۲۱ به دلیل توهین به کنگره زندانی شد.

با این حال، شخصیت اصلی حاکم بر استراتژی اقتصادی بین‌المللی در دولت دوم ترامپ، استفان میران، رئیس شورای مشاوران اقتصادی است. میران مشاور ارشد سابق وزارت خزانه داری در دولت اول ترامپ بود و متعاقباً استراتژیست ارشد شرکت سرمایه‌گذاری Hudson Bay Capital Management بود که یک سرمایه‌گذار نهادی بزرگ در گروه رسانه و فناوری ترامپ بود که پلتفرم رسانه اجتماعی Truth را اداره می‌کند. میران همچنین هموند اقتصاد در موسسه منهن است. او نویسنده راهنمای کاربر برای بازسازی سیستم تجارت جهانی است که توسط مدیریت سرمایه هادسون بی (Hudson Bay Capital Management) در

عنوان مسئول "تشدید تنش" دیده خواهد شد، که منجر به واکنش ایالات متحده و بالا رفتن از پلکان تشدید تنش خواهد شد. اقدامات دولت ترامپ در حال ایجاد یک جنگ تجاری و ارزی جهانی - یک رکود جهانی است. استراتژی جدید تعرفه‌های MAGA موجی از وحشت را در وال استریت به وجود آورد، جایی که تا آن زمان از ریاست‌جمهوری او به شدت حمایت می‌شد و به نظر می‌رسید که طبقه حاکم مالی را دچار شکاف کرده است زیرا قیمت‌های سهام سقوط کرد. این موضوع ترامپ را وادار کرد تا برخی تعرفه‌ها را متوقف کند، در حالی که در عین حال تعرفه‌ها را بر روی چین افزایش داد. تعرفه‌های ترامپ بر اساس آنچه لازم بود تا توازن تجاری دوجانبه با هر کشور ایجاد شود، محاسبه شد؛ پیشنهادی که هیچ توجیه اقتصادی مستقیمی ندارد اما سلاخی خشن فراهم می‌کند که رژیم قصد دارد با آن به اهداف وسیع‌تری دست یابد.

از نظر اقتصادی، دکتربین ترامپ با تفکر "ملی‌گرایی محافظه‌کار" گره خورده که توسط اندیشکده‌های فکری مختلف در راستای MAGA با اهداف استراتژیک ژئو اقتصادی و ژئوپولیتیک، مانند قطب‌نمای آمریکایی (American Compass) و مؤسسه سیاست‌گذاری منهن، همراه با صندوق سرمایه‌گذاری هج‌فاندی مرتبط با ترامپ بنام مدیریت سرمایه هادسون بی (Hudson Bay Capital Management)، نمایندگی می‌شود. بنیان‌گذار و اقتصاددان ارشد قطب‌نمای آمریکایی (American Compass)، اورن کس (Oren Cass)، مشاور اقتصادی بلندمدت و همکار مارکو روبیو، وزیر امور خارجه کنونی ترامپ است. American Compass قویاً از جانب بنیاد توماس دی. کلین‌گن‌استاین که یک بنیاد چند میلیارد دلاری است و توسط توماس دی. کلین‌گن‌استاین مدیریت می‌شود، تأمین مالی می‌شود. کلین‌گن‌استاین یک بانکدار سرمایه‌گذار در وال استریت است و شریک صندوق سرمایه‌گذاری هج‌فاندی چند میلیارد دلاری، Cohen Klingenstein است. او همچنین رئیس هیئت مدیره (و سرمایه‌گذار اصلی) اندیشکده فکری MAGA است. مؤسسه کلرمونت (Claremont Institute)، یک صهیونیست و منتقد سرسخت آنچه که او "کمونیسم بیدار" می‌نامد، است. سایر حامیان American Compass شامل بنیاد خانواده والتون و بنیاد ویلیام و فلورا هیولت (Hewlett) است.

آمریکن کامپاس (American Compass) پرچم‌دار ملی‌گرایی محافظه‌کار در اقتصاد، دیدگاهی نسبتاً واقع‌گرایانه از رکود بلندمدت



غنایم به دست آمده از ایالات متحده انتقاد کرد و پرسید: "جای نفت لعنتی کجاست؟".

ادامه دارد

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

اشتغال به کار آنان را پاسخگو باشد. سندیکای بزرگ سراسری «چی.جی.د.ال» (C.G.D.L) منحل شده بود و زمینه برای تأیید و بازسازی حزب کمونیست به گونه ای مخفی، با داشتن نقاط پر نیرو در منطقه بیلا و نام نویسی زنان کارگر مساعد بود؛ زنان و مردان کمونیست مبارزات کارگران را هدایت می کردند، و این انگیزه آن شد که رژیم به فشاری سخت و بیرحمانه دست بزند، که با دستگیری و زندانی کردن زنان بسیاری نیز همراه گشت. نخستین زن زندانی کمونیست، جورجینا رستنی بود که پس از پنج سال زندانی بودن در جنوب ایتالیا به زندان پروجا منتقل گشته بود، پیش از این به زندگی و اسارت دراز مدت او پرداخته بودیم. در سال ۱۹۲۸ چند تن از زنان کمونیست، از منطقه بیلا، چون: فرانچسکا کزنا (Francesca Corona) با محکومیتی چهار سال و شش ماهه، آنا پاوینیانو (Anna Pavigniano) با محکومیتی شش ساله و... نیز به این زندان فرستاده شده بودند.

ایزیده ویانا در سال ۱۹۲۹ با محکومیتی چهار ساله و سپس ارجنیه جیلی (Ergenite Gili) که در سال ۱۹۳۰ دستگیر و محکوم به ده سال زندان شده بودند نیز به آنجا فرستاده شدند. همه این زنان از وجدان آگاه اجتماعی، مصمم، پایدار و شهامت زیادی برخوردار بودند که در این بخش به زندگی و اسارت پردرد ایزیده می پردازیم.

ایزیده ویانا در ششم آگوست ۱۹۰۲ در شهرک کاندلو (Candelo) در دو کیلومتری شهر بیلا زاده شده، مادرش ارنستا اسکنزیا (Ernesta Scanzia) پیش از این، از سوی پلیس در باور به سوسیالیسم، کوشش و شرکت در تظاهرات، شناخته شده بود؛ پدرش که به کار بنایی اشتغال داشت برای تأمین زندگی خانواده، با توجه به فقر و بیکاری گسترده، در آغاز برای کار به الجزایر و پس از هفت ماه به سوئیس، که امکان کار با دستمزد بیشتر و نزدیک تر به زادگاه و خانواده بود، مهاجرت کرد، او نیز همچون همسرش یک سوسیالیست شناخته شده و دوره ای شهردار آن شهرک بود؛ این خانواده، با توجه به فرهنگ غالب بر جامعه آن دوران، از سوی مردم بی ایمان شناخته می شد. ایزیده را پس از پایان

درازدت به ایجاد شرایطی منجر می شود که اعتماد به ارز ذخیره را تضعیف می کند. استراتژی ترامپ، که در چنگال این معضل به دام افتاده، به احتمال زیاد شکست خواهد خورد و باعث تسریع در فروپاشی دلار به عنوان ارز ذخیره هژمونیک جهانی و تضعیف بیشتر تسلط اقتصادی آمریکا بر جهان خواهد شد. همانطور که اقتصاددان مایکل هادسون می نویسد:

ترامپ تلاش خود برای پاره کردن پیوندها و تعاملات موجود در تجارت و سرمایه بین المللی را بر اساس این فرض استوار می کند که در دنیای آشفته و بی نظمی، آمریکا برنده خواهد بود. این اعتماد، زمینه ساز تمایل او به خروج از پیوندهای جغرافیای سیاسی امروز است. او بر این باور است که اقتصاد ایالات متحده مانند یک سیاه چاله کیهانی است، یعنی یک مرکز گرانش (جذب کننده) که قادر است تمام پول و مازاد اقتصادی جهان را به خود جلب کند. این صراحت هدف «آمریکا اول» است. این چیزی است که برنامه ترامپ را به اعلام جنگ علیه دیگر کشورهای جهان تبدیل می کند.

در همین حال، تسلیح مجدد متحدان ایالات متحده، همراه با افزایش عظیم هزینه های پنتاگون و تهدیدات جنگ طلبانه ای که به سوی دشمنان مشخص شده است، می تواند منجر به گسترش بیشتر درگیری ها شود و احتمال یک جنگ جهانی سوم را افزایش دهد. رویکرد قهری واشنگتن به متحدانش تنش هایی را در هسته تاریخی امپریالیستی سرمایه داری جهانی ایجاد خواهد کرد و رقابت بین امپریالیستی رو به رشدی بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده به وجود خواهد آورد. سرمایه مالی ایالات متحده تا کنون به طور قوی از ترامپ حمایت کرده است، چون منافع اقتصادی جهانی دارد. بنابراین، سرمایه مالی ایالات متحده به بازی قدرت تعرفه ای دولت ترامپ و چشم انداز توافق مار-آ-لاگو با نگرانی، ناشی از عدم اطمینان، نزدیک می شود.

استراتژی ملی گرایانه ترامپ به طور کامل با دیدگاه های واکنش گرایانه پیروان MAGA او همخوانی دارد، که نه تنها مخالف امپریالیسم و نظامی گری نیستند بلکه به شدت علیه آنچه که به عنوان جهانی سازی لیبرال با هزینه آمریکا است، موضع گیری می کنند. این موضوع با جنگ های بی نتیجه علیه قدرت های کوچک، که در آن ها هیچ سودی وجود ندارد، همراه است. ترامپ در اولین دوره ریاست جمهوری خود، به اعضای ستاد مشترک فرماندهی ارتش نسبت به جنگ ها در خاورمیانه و آسیای مرکزی به خاطر کمبود

ناخوشایند کلان اقتصادی تعرفه ها را جبران می کند (هرچند که نتیجه واقعی این بار، کاملاً برعکس بوده و دلار کاهش یافته است). در هر صورت، به طور کلی چنین تعرفه هایی تورمزا هستند و تشدید رکود و تورم نتیجه ای محتمل آن خواهد بود. علاوه بر این، کاهش کنترل شده ارزش دلار (نه افزایش آن) هدف اصلی سیاست تعرفه ای ایالات متحده در راستای توافق مورد انتظار مار-آ-لاگو است، که این امر منجر به افزایش قیمت هایی می شود که مصرف کنندگان برای واردات ایالات متحده پرداخت می کنند.

تعرفه های ترامپ، که در زمینه توافق مورد نظر مار-آ-لاگو مشاهده می شود، به عنوان نوعی باج خواهی به شمار می رود، با این شرط که این تعرفه ها در صورتی کاهش خواهند یافت که کشورها با فروش دلار در ازای "اوراق قرضه قرن" آمریکا، که به عبارتی اوراقی هستند که سر رسید آنها پس از صد سال رخ میدهد و معمولاً نرخ بهره پایینی دارند، همکاری کنند. این امر در نتیجه به کاهش ارزش دلار منجر خواهد شد. ترکیبی از تعرفه ها و کاهش عمده ارزش دلار که بر روی دومی تأکید می شود، در نظر گرفته شده است. این موضوع به طور مثبتی بر صادرات و بازسازی صنعتی تأثیر می گذارد. علاوه بر میزان، این سیاست به طور قوی از سوی وزیر خزانه داری، بسنت (Bessent)، حمایت می شود. میران اشاره می نماید که توافق مار-آ-لاگو، "خط تفکیک بسیار قوی تری بین دوست، دشمن و شریک تجاری بی طرف" در رابطه با ایالات متحده ایجاد خواهد کرد. "دوستان" در ازای تحت پوشش قرار گرفتن در سایه امنیت و اقتصاد ایالات متحده، خراجی به واشنگتن خواهند داد، در حالی که "دشمنان" مشمول تعرفه های بالا و تحریم های اقتصادی خواهند بود و تهدید به مداخله نظامی می شوند.

کل سیاست امپریالیستی ملی گرایانه ترامپ، که جنگی جهانی بر سر تجارت و ارز را آغاز می کند، یک قمار عمده است، زیرا به احتمال زیاد اقتصادهای ایالات متحده و جهان و همچنین سیستم مالی جهانی را بی ثبات می کند و تلاش های کشورها، به ویژه کشورهای بریکس + (شامل برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی و سایرین) برای پیدا کردن جایگزین هایی برای دلار را تسریع می کند. به نظر می رسد دولت ترامپ به طور کامل قادر به درک واقعیت معضل تریفن (Triffin) (واژه ای که به نام اقتصاددان بلژیکی روبرت تریفن) نیست؛ زیرا ارز ذخیره بین المللی (مانند دلار) برای تأمین نقدینگی مورد نیاز جهان، نیاز به کسری مداوم در حساب جاری دارد، در حالی که این امر در



۱،۸۰ × متر، و گاه با بستن دست و پا بر روی یک تخت آهنی را همراه داشت، که برای زمانی دراز با شرایط جسمانی بد، زندانیان توان تحمل آن را نداشتند. سرانجام حزب تنها با حضور در کلیسای درون زندان و نه دعا و نماز، توافق کرد. در یکشنبه ای هنگام مراسم، کشیش به بد گفتن و توهین کردن بر علیه ا. ج. شوروی پرداخت، کمونیست ها به پا خاستند و کلیسا را ترک کردند و گفتند که هرگز پا به آنجا نخواهند گذاشت، اما ایزیده و رفیق دیگری به نام **آنیتا پوسترلا** (Anita Pusterla)** که هر دو بیمار بودند و به هیچ روی توان تحمل افتادن در سلول انفرادی و پیامدهای آن را نداشتند، در جای خود ماندند و این گونه به سلول انفرادی نیفتادند و از این روی از سوی رفقای دیگر، برچسب خیانتکار به آن دو زده شد. پس از آن آنیتا توجیه کرد که به انگیزه بیماری اش و لحظه ای ضعف، کلیسای زندان را ترک نکرده بود و اعلام کرد که خداناباور است؛ اما ایزیده، در آن شرایط بیماری و بحران، راه دیگری را برگزید؛ راه و انتخاب نخستین او، ورود به زندگی و مبارزه مخفیانه بود؛ و دومین، مخالفت با تصمیم و تحمیل حزب که در راه آن خدمت کرد و اکنون در این دُخمه اسیر است و بیمار؛ تغییر عقیده نداد و برعکس آنیتا به توجیه خود پرداخت و این گونه در آنزوا ماند، میل به واکنش و پرداختن به درمان خود را از دست داد و بیماری اش بدتر شد. به روایت یک «خواهر روحانی»، که در واپسین دم زندگی ایزیده حضور نداشت، پس از زمانی گفته بود: «خواهر» دیگری رفقای ایزیده را آگاه کرده بود و آن ها برخوردی ناخوشایند کرده بودند و... نمی پردازیم، چرا که جز این هیچ گفته و نوشته ای موجود نیست؛ اما آنچه که مسلم است، ایزیده در ساعت ۱۲:۴۰ روز بیست و دوم نوامبر ۱۹۳۱ در بیست و هشت سالگی، در زندان رژیم موسولینی، در تنهایی دور از خانواده و رفقاییش، با کوهی از درد و رنج و تبی سوزان بر جسم و جانش، درگذشت.



ایزیده ویانا

زمانی که کامیلاً راورا در زندان بود، با مشاهدات خود به شرایط بسیار سخت و روحیه رفقای زن، در این باره نامه ای مخفیانه به پالمیرو تولیاتی نوشت:

«متوجه شدم که رفقای زن از آن روی که سالیانی است از حزب خبری ندارند، بر این اندیشه هستند که تقریباً و یا کلاً همه چیز پایان یافته و به سادگی در [تله] نامیدی، شکوه، انتقاد و داوری نادرست و زیان آور می افتند».

«بر آی ای آفتاب صبح امید

که در دست شب هجران اسیرم»

در واقع حزب رابطه‌ای با این رفقای زن برقرار نکرده بود، در حالی که با رفقای مرد همیشه راه و شیوه ای را برای تماس با آنان پیدا می کرد؛ شاید حزب از آن روی که تعداد رفقای زن در زندان کم بودند و اندکی هم فرهنگ مرد سالاری رایج در جامعه در این رابطه نقش داشتند. به جز کامیلاً راورا، بقیه زنان در زندان نقشی در میان کادرها و سِمَت های بالا در حزب نداشتند. از این روی با توجه به آنچه گفته شد و شرایط سخت، شکنجه های جسمی و روانی، خوراک کم، حتی سهمیه بسیار کم آب با دو لیتر و نیم در روز برای همه گونه نیاز و... دودلی و گمان به ایزیده یورش بُرد و از خود می پرسید که آیا زندگی با این همه فداکاری و درد و رنج در میان دیوارهای زندان در راه باورهای خود و رسیدن به آن که بس دور به نظر می رسد، ارزش آن را دارد؟ احساس گناه و مقصر بودن می کرد، دوری از خانواده که با مشکلات بسیار سخت دست و پنجه نرم می کرد و پدری که هنگام کار جان خود را باخته بود و برادری که تحت پیگرد بود و در گریز.

ایزیده به گونه مذهبی تربیت نشده بود، گویا در زندان اعلام کرده بود که مذهبی است، این را پس از آن دوران، رفقای او گفتند و روشن نیست که حقیقت دارد یا نه، می تواند از فشار «خواهران روحانی»، که بسیاری امور چون سهمیه اندک خوراک، آب و... را در دست داشتند، چون اهرمی تحمیلی برای شرکت در مراسم مذهبی سرچشمه گرفته بوده باشد. البته در زمانی، با بودن بحران سخت موجودیت در یک انسان، چون دریچه‌ای در گذر از این بحران و تنگنا، باور به نیرویی برتر از توان انسان و جهان مادی، نمایان شود. شوربختانه این شرایط روانی ایزیده انگیزه کردار و رابطه سرد از سوی رفقاییش به او شد اما مقوله ویژه ای در پایان دادن نهایی رابطه از سوی رفقای زندانی با ایزیده تعیین کننده شد و به فاجعه انجامید. حزب تحمیل کرده بود، علی‌رغم قانون اجباری در همه زندان های زنان، حزب تحمیل کرده بود که کسی در مراسم مذهبی، که در یکشنبه ها برگزار می شد، شرکت نکند؛ اما در زندان، عدم شرکت در این مراسم با تنبیه و رفتن در سلول انفرادی ۱،۲۰

دوره دبستان، در دوازده سالگی، برای آموختن و کار، به یک خیاط خانه فرستادند، او چندین سال به این حرفه مشغول و چون خانواده اش یک سوسیالیست بود. برادر بزرگش، **لویجی ویانا (Luigi Viana)**، نیز بنا بود و عضو حزب سوسیالیست؛ پس از انشعاب در کنگره لیورنو در ژانویه سال ۱۹۲۱، در میان نخستین کسانی بود که بخش حزب کمونیست را در منطقه پیلا بنیاد نهادند، ایزیده نیز، که در «دوساله سرخ»، ۱۹۱۹-۱۹۲۰، به فعالیت پرداخته بود، به آنان پیوست و پس از فشار و سرکوب مخالفین از سوی رژیم، در سال ۱۹۲۴ به مبارزه مخفی روی آورد و پس از زمانی، با خواست کار کردن و مبارزه در حزب، به شهر جنوا رفت و چون ماشین نویس در فدراسیون جوانان کمونیست مشغول به کار شد. زمانی پس از آن، پلیس فاشیست با یورش خود به تشکیلات حزب کمونیست چهارصد تن از فعالان و اعضا را دستگیر کرد اما ایزیده توانست بگریزد و به شهر میلان رفت، در آنجا به مبارزه خود ادامه داد، شوربختانه پس از کشف مکان‌های مخفیانه فدراسیون جوانان از سوی رژیم، پلیس فاشیست در چهاردهم ژانویه ۱۹۲۸ بسیاری از فعالان، همچنین ایزیده را نیز دستگیر کرد؛ او پس از یک سال در زندان بودن، در «دادگاه ویژه» محاکمه شد؛ تنها سند موجود از محاکمه او روزنامه «The Worker» می باشد، این روزنامه که ارگان «حزب کارگران آمریکا» (Workers Party of America) بود، درباره کردار ایزیده هنگام محاکمه نوشت: «زندانی شدن او مسلم است [...] حتی یک دم او را به لرزه درنیامد؛ با افتخار و خنده پاسخ داد: آری کمونیستم، در حزب کمونیست کار و مبارزه کردم و به هیچ روی از آنچه کرده ام پشیمان نیستم، تنها متأسفم که نتوانستم بیش از آن به مبارزه پرولتاریا خدمت کنم». او در دوره زندانی پیش از محاکمه و در دادگاه بسیار مصمم، قاطع و مثبت بود، سرانجام به چهار سال زندان محکوم گشت.

ایزیده را در حالی که بیمار و در بحران بود، در ماه مارس ۱۹۲۹ به زندان شهر پروجا منتقل کردند.

سخت بود برای نخستین زنان کمونیست که در زندان به سر برند؛ تسلط دائم بر خویش، در آن شرایط کار آسانی نبود؛ ناشنیده و نادیده گرفتن و پرهیز از واکنش به آن همه کردارها، تحقیقها و بیپه‌وده نشان دادن حزب از سوی زندانبانان، و آشکارا بیان به بی باوری به خدا و مذهب، با توجه به این که بسیاری امور زندان زنان را در همه جا «خواهران روحانی» در دست داشتند، و لحظاتی ویژه را برای حزب و مبارزاتش تبلیغ بکنی، در جایی که حزب از وقایع و مبارزات بیرون از زندان آگاهت نمی کند. پس از آن،



آنیتا در دهم سپتامبر سال ۱۹۷۷ درگذشت.



آنیتا پوسترلا و ناتاله پرمولی

درباره لودویکو د'آرگنا و ایجاد سندیکای تاریخی

«کنفدراسیون سراسری کار» C.G.d.L.

بخش نخست

لودویکو د'آرگنا در روز بیست و سوم ماه مه ۱۸۷۶ در شهرک سه هزار نفری آن زمان، چرنوسکو (Cernusco)، در بیست کیلومتری شهر میلان در خانواده‌ای مرفه زاده شد، در ده سالگی خانه پدری را ترک کرد و «راه‌های سخت در جهان را، در آغاز در رسیدن به آمریکای لاتین پیمود، زندگی، آسایش و امکانات خانوادگی را رها کرد و با خود آموزی و کارهای سخت و عرق ریز، با رنج و محرومیت، آگاه و پخته شد و شناخت ژرف شرایط کارگران و کشاورزان، در یک سخن پرولتاریا، را تجربه کرد و اندوخت؛» سپس به ایتالیا بازگشت و در سال ۱۸۹۲ در حزب سوسیالیست نام نوشت و به زودی یکی مهربان‌های برجسته جنبش کارگری در شهر میلان شد، بارها تحت پیگرد قضایی قرار گرفت، تا آنجا که در سال ۱۸۹۵ مجبور شد به فرانسه و سپس در سال ۱۸۹۸ به سوئیس مهاجرت کند. پس از بازگشت با نشریه «مبارزه» (La Lotta) و مجله مهم «سوسیالیست» میلان همکاری کرد، همچنین مسئولیت روزنامه «قطار» (il Treno) را که ویژه کارگران راه آهن بود به عهده داشت. در سال ۱۹۰۰ مشاور شهرداری میلان شد و با فعالیت در سندیکا با وقت و نیروی زیاد، با گذشت زمان، نه تنها در جنبش کارگری بلکه در حزب سوسیالیست عنصری مهم و برجسته و از پیشروان جنبش «اتاق کار» و دبیر آن در شهر میلان شد و پس از آن در شهرهای پاویا (Pavia)، بریشا (Brescia) و جنوا تا سال ۱۹۰۹.

لودویکو د'آرگنا یکی از بنیانگذاران سندیکای «فدراسیون کارگران فلزکار»، فیوم (F.I.O.M) در شانزدهم ژوئن سال ۱۹۰۱ در شهر لیورنو با حضور چهل حوزه و پیام پشتیبانی هجده حوزه دیگر به نمایندگی هجده هزار عضو بود، (که تا این زمان هنوز مهم ترین سندیکای سراسری ایتالیا در این بخش می باشد). در دهه آغازین ۱۹۰۰، که گفتگو و برنامه ریزی برای ایجاد تشکیلات گسترده سندیکایی در جریان بود، او در این زمینه نقش پیشرو را در گفتگوهای پیچیده جنبش کارگری داشت و سهم زیادی در راهکاری، توان عملیاتی و اجرایی در گذار از

** آنیتا پوسترلا در ششم آوریل ۱۹۰۳ در شهر گمو (Como)، پیرامون سی و پنج کیلومتری مرز سوئیس، در یک خانواده کارگری زاده شد؛ بسیار جوان بود که به کار در کارخانه پارچه بافی مشغول شد، در هفده سالگی با وجدان سیاسی و اجتماعی خود در مبارزات سندیکایی شرکت کرد و تجربه آموخت و از همان آغاز ایجاد حزب کمونیست، در سال ۱۹۲۱، به آن پیوست، از این روی با مخالفت نامادری و با سرزنش و برخورد سخت پدرش رو به رو بود و در زیر فشار رژیم فاشیست خانه را ترک کرد و به شهر میلان رفت. در بازگشت خود به زادگاهش، در سال ۱۹۲۴ در رهبری بخش فدراسیون حزب کمونیست در شهر گمو بود، بارها تحت پیگرد و بازجویی قرار گرفت و در همین سال به مبارزه مخفی روی آورد. در دهم اکتبر ۱۹۲۶ دستگیر و زندانی شد و سپس به زندان شهر رُم منتقل گشت. در بازجویی‌ها، در دادگاه و در راهروهای زندان، دستبند به دست با فریادهای سخت اعتراض و مقاومت می کرد، سپس به تبعید در جزیره لیپاری (Lipari)، در نزدیکی سیسیل فرستاده شد و پس از چند روز به لاگو نرو (Lago Nero)، در فاصله ای چهارصد کیلومتری، در همان جنوب ایتالیا منتقل گشت، که شرایط بسیار سختی در آنجا حاکم بود، و بار دیگر به جزیره دورافتاده اوستیکا، پس از یک ماه در چهارم جونیور ۱۹۲۸ در «دادگاه ویژه» به نُه سال و ده ماه زندانی و پرداخت چهار هزار لیره محکوم شد و در سی ام ژوئن به زندان پروجا برده شد که در آنجا هم شرایط بسیار سخت بود و با گرسنگی، سرما به بیماری سیل مبتلا شد. نامزد او ناتاله پرمولی (Natale Premoli) نیز در شهری دیگر در زندان بود. در ژانویه سال ۱۹۳۲ با بیماری بسیار سخت به زندان شهر ونیز منتقل شد و در ماه مارس همان سال به زندان ترانی، اما با بدتر شدن تندرستی او در ماه نوامبر آزاد شد؛ در همان روزها نامزد او هم آزاد گشت، ازدواج کردند و سپس با یاری رفقا، مخفیانه به پاریس رفتند و چند ماه پس از آن، در سال ۱۹۳۳، به ا. ج. شوروی. در سال ۱۹۳۸ همسر او ناتاله با اتهام جاسوسی دستگیر و محکوم به هشت سال در گولاگ «اوستویمسکی» (Ustvymskij) شد، اما شوربختانه پس از چند ماه درگذشت. در ماه ژوئن آنیتا بی آنکه از مرگ ناتاله آگاه باشد، در دفاع از همسرش و بی‌گناهی او نامه ای به استالین نوشت. در سال ۱۹۴۱ پس از یورش نازیسم به ا. ج. شوروی، حزب برای امنیت او و دختر خردسالش، نیل (Niel)، آن‌ها را به بخش آسیایی فرستادند، پس از آزادی ایتالیا به میهن برگشت و به مبارزه خود ادامه داد و دبیری «اتحادیه زنان ایتالیا» را عهده دار شد.

در اینجا اندکی به برادر او، که پیش از این به او اشاره شد، می پردازیم.

* **لونیجی ویانا** در دهم فوریه ۱۸۹۶ زاده شد. در سال ۱۹۲۴ به دبیری فدراسیون حزب کمونیست در منطقه بیلا، که خود یکی از پایه گذاران آن بود، برگزیده شد، پیش از این محکومیتی هفت ماه و پانزده روزه در زندان را پشت سر گذاشته بود؛ در ماه اکتبر ۱۹۲۵ نیز به جرم «برانگیختن شورش گرانه» به یک سال زندان محکوم گشت و پس از گذراندن آن پنج سال به تبعید؛ در آغاز به جزیره لِمپدوزا (Lampedusa)، در دورترین جزیره در جنوب ایتالیا و سپس به جزیره پُنا (Ponza) در جنوب غربی مرکز ایتالیا، فرستاده شد، پس از آن مخفیانه به فرانسه گریخت و در مرکز خارجی حزب کمونیست بود، چون یک کادر به مبارزه پرداخت و به زودی عضو کمیته مرکزی آن با مسئولیت بخش امدادِ سرخ (Soccorso Rosso).

در سال ۱۹۳۶ لونیجی از نخستین کسانی بود که به یاری مبارزین و کمونیست‌ها بر علیه فرانکیست‌ها در جنگ داخلی اسپانیا شتافت و در ستون **فرانسیسکو آسکارو (Francisco Ascarí)** سپس در «تیپ گاریبالدی (Brigata Garibaldi)» در اسپانیا به مبارزه پرداخت. پس از دستگیری اش و پیروزی فرانکیست‌ها در سال ۱۹۳۹ در بازداشتگاه «ورنت د'آریاگو» (Vernet d'Ariago) در اسارت بود؛ در سال ۱۹۴۱ که پیکر تنومند او سی کیلوگرم وزن خود را از دست داده بود از سوی مقامات فرانسوی به پلیس ایتالیا تحویل داده شد و بار دیگر به جزیره ویژه تبعیدی‌ها، وِنْتِنَه، فرستاده شد و تا سقوط موسولینی، در سال ۱۹۴۳، در آنجا بود، سپس بیدرنگ در «جبهه آزادی بخش» ایتالیا (F.L.I) با مقام سرپرست در تیپ دوم گاریبالدی، در منطقه واله د'اوستا (Valle d'Aosta)، در شمال غربی ایتالیا به مبارزه پارتیزانی پرداخت. پس از شکست نازی فاشیست‌ها عضو «کمیته ملی آزادی بخش» (C.N.L) و دبیر فدراسیون حزب کمونیست در همان منطقه شد.

در بیست و سوم ژانویه سال ۱۹۵۰، مرگ زودرس به زندگی پُر درد و افتخار او پایان داد.



لونیجی ویانا



دوری آن‌ها و از همه مهم‌تر به خاطر پسرش "ویندی چه" که دوش به دوش پارتیزان‌های فرانسوی می‌جنگید و بر اثر زخم شدید فلج شده بود رنج برده است. یقین داشتیم او مرا درک می‌کند.

آن چه "دی ویتوریو" قولش را به من داده بود با آن که امری غیر ممکن بنظر می‌رسید، اما می‌توانستم روی حرفش حساب کنم.

به هر حال در آن وقت تصمیم بر این شد که من به سازماندهی مجدد در مورد زنان در حزب بپردازم. بار دیگر سخن از انتشار "نوی دونه" بود. در طول جریان مقاومت بعضی از شماره‌های آن به صورت غیر قانونی در آمده بود. در پی آن‌ها، یک شماره علنی نیز در "رم" منتشر شده بود و اکنون در "میلان" چه چیزی بهتر از این بود که منتشر شود. "نوی دونه" برای شمال ایتالیا، یا یک نشریه سیاسی تر برای آموزش رفقای زن؟ امور زنان نیاز به سازماندهی مجدد داشت. بار دیگر مسئله بر سر آن بود که آیا کمیته‌ها و شعبات زنان باید جدا از مردان باشد و یا درهم و در حوزه‌های واحد.

در یک کمیسیون مشورتی، همه رفقا را به همکاری فرا خواندم. شخصا از کار "زنان" خوشم نمی‌آمد و همیشه از آن امتناع کرده بودم، البته همیشه هم در دفاع از زنان پا برجا بودم. اصولا مفهوم چنین فعالیتی که در مقابل و یا به صورت جدا از کار عمومی قرار بگیرد به نظرم نا درست می‌آمد. از آن جایی که کار در مورد مسائل زنان بدون آزادی مردان غیر ممکن است، حزب هم نمی‌توانست بر مبنای جنسیت، ارگان‌ها و یا تشکیلات جداگانه‌ای داشته باشد.

در آن زمان، تظاهرات وسیعی در "تورینو"، در برنامه بود. پس از بازگشتم به ایتالیا، شهر زادگاهم را ندیده بودم، تا این که آن تظاهرات موقعیتی برایم پیش آورد که بار دیگر ارتباطم را با زادگاهم برقرار کنم. قرار شد به "فوبینه" - زادگاه "لونگو" - که تا آن زمان ندیده بودم به همراه "لونگو" بروم و از آن جا پدر و مادر "لونگو" را که راهی "تورینو"، محل زندگی دائمی آن‌ها بود، همراهی شان کنیم.

آن چه از "فوبینه" به خاطرمانده است، بیش از هر چیز میوه‌های آبداری بود که در آن جا خوردیم: هلوهای درشت خوشمزه و انگور موسکای سیاه که هرگز نظیر آن را تا آن زمان نخورده بودم. اتومبیلی که با آن سفر می‌کردیم، همچون همه اتومبیل‌های آن زمان خراب بود و تا نیمه راه دوبار لاستیک پنچر کرد. برای رسیدن به کارمان، به اندازه کافی با تاخیر مواجه شده بودیم که برای بار سوم لاستیک اتومبیل پنچر شد. در حالی که رفیق راننده لاستیک را عوض می‌کرد، ما پیاده

خاطرات ترزا نوچه... بقیه از صفحه آخر

خواستیم تا در فرصت بازگشت از مسکو، بچه‌های مرا به ایتالیا بیاورد. "لونگو" در همان دیدار اول به من گفته بود که "جی جی" به دانشگاه می‌رود و "پوتیش" به مدرسه نیروی هوایی. "جی جی" از قرار معلوم برخوردهای زیادی با رفقای رهبری مدرسه اش در شوروی داشته و آن‌ها را بوروکرات‌های اپورتونیست خوانده بود. البته نه برای من که برای "لونگو" موجب نگرانی و آبرو ریزی بود. به نظر می‌رسید که پسر مدرسه را هم رها کرده باشد. او به بسیاری از نقاط شوروی سفر کرده بود. او در عین حال تقاضا کرده بود که به جبهه برود، اما به او اجازه آن کار را نداده بودند. بعد از این که پسر "پاسیونارا" در جبهه کشته شد، رهبران شوروی نخواستند بچه‌های رفقای دیگر جانانشان در جبهه به خطر بیفتد. "جی جی" علیه این جریان اعتراض کرده بود. شنیدم که جی جی "ازدواج هم کرده است. او موقعی که از مسکو به پاریس آمده بود، می‌دانستم که با دختر پیشاهنگی که با وی در طول تعطیلات در "کریمه" آشنا شده بود دوستی زیادی دارد. او از پاریس مرتب برایم نامه می‌نوشت و از مشکل ارتباطات پست شکایت داشت. گمان خودم این بود که او با همان دختر مورد علاقه اش ازدواج کرده است، چرا که از عواطف "جی جی" و احساساتش آگاه بودم.



میلان ۱۹۲۴ ترزا با اولین فرزندش لوییجی لیرو (جی جی)

می‌خواستیم هرچه زودتر "جی جی" را با زنش یا بدون زنش و همچنین "پوتیش" کوچک را که به یقین دیگر کوچک نبود ببینم. با آن که مشکلات فراوان بود - هنوز جنگ تمام نشده بود - به یقین فقط "دی ویتوریو" قادر به آوردن آن‌ها بود. می‌دانستم که "دی ویتوریو" تا چه حد به خانواده پایبند است و چقدر از

پراکندگی‌های ایدئولوژیک و تشکیلاتی پرولتاریا و حل این معضلات ایفا کرد؛ او آگاه از شرایط زندگی کارگران، و پایه‌ای مغایر با جنبش‌های خودجوش آن‌ها و پپایی در پژوهش و راهیابی برای این طبقه و منافع عمومی جامعه بود و در رابطه با بیکاری آفریده شده از سوی سرمایه‌داری با در دست داشتن ابزار نوین و مسئله مهاجرت کارگران بر این باور بود که بایستی راه حلی پیدا کرد و تا دستیابی به خواسته‌ها، نیازها و تشکیلات سندیکایی، اعضا «مبلغی» را برای زمان بیکاری و دریافت کمک بپردازند» او در سال ۱۹۰۶ از سوی همه سازمان‌ها، تشکیلات فدراسیون‌ها، اتاق‌های کار و... در همه کشور مورد توجه قرار گرفته بود.

اشاره کنیم که از آغاز سده بیستم جنبش سندیکایی گسترش زیادی یافت و نیاز به سراسری کردن آن در دستور کار فعالین و اتاق کار قرار گرفت، از این روی در سال ۱۹۰۲ در کنگره سندیکایی در شهر میلان «شورای مقاومت ملی»، در مقابل دولت که از پذیرش و قانونی کردن آن سرباز می‌زد، تشکیل شد. در کنگره سوم، در سال ۱۹۰۵ در شهر جنوا، شمار رفرمیستی‌ها و انقلابی‌ها برابر بود، در سال ۱۹۰۶، در ادامه و گسترش جدل‌ها میان این دو جریان، شورا منحل گشت، اما با کوشش‌های از پیش انجام شده،

نخستین کنگره سراسری از بیست و نهم سپتامبر تا یکم اکتبر سال ۱۹۰۶ در شهر میلان برگزار گردید و نمایندگان نزدیک به هفتصد (۷۰۰) سندیکای منطقه‌ای در ایتالیا که با داشتن دویست و پنجاه هزار عضو در آن شرکت کرده بودند، به ایجاد «کنفدراسیون سراسری کار»، چ. جی. ال «C.G.d.L» انجامید و رونالدو ریگلا (Rinaldo Rigola) به سمت دبیرکل آن برگزیده شد، لودویکو نیز به عضویت کمیته رهبری. این سندیکا به پی ریزی سندیکایی نوین، که درخور پاسخ به نیازهای دوران تازه آن زمان باشد، پرداخت. لودویکو «آرگنا» نیز با باور خود خواهان برکناری هرگونه تبعیض سیاسی، مذهبی و ایدئولوژیک در پیوستن کارگران به سندیکا بود و در سخنرانی‌هایش به گونه‌ای ریشه‌ای از رفرمیسم دفاع می‌کرد.

در بخش آینده به ادامه این «گفتار» خواهیم پرداخت.

عباس دهقان



لازم بود همچنان استراحت کنم. در حقیقت ضعیف شده بودم و خون زیادی از من رفته بود، به علاوه سرگیجه هم داشتم. همیشه خون تف می کردم و این باعث نگرانی همه شده بود. تحت معاینه قرار گرفتم و آزمایش و عکس برداری کردم. بلاخره معلوم شد شکافی در گلویم ایجاد شده بود که دائماً خونریزی می کرد. به نظر می آمد که درجه انعقاد خونم از حد طبیعی پائین تر است و بنابراین خونریزی شدت داشت. درمانم را ادامه دادم و روبه راه شدم. "لونگو" و "جی جی" به "رم" رفتند. "پوتیش" پیش من تا از من مراقبت کند. او از من پرستاری می کرد و برایم غذا می پخت. به خاطر می آورم برنجی که اولین بار پخته بود، نه نمک داشت و نه کره، اما آن را بسیار خوب پخته بود و به نظرم خوشمزه می آمد. بلاخره توانستم از جا بلند شوم و به کارم باز گردم.

لیلا خرداد ۱۴۰۴

به تارنمای اینترنتی حزب
رنجبران ایران مراجعه کنید
آدرس سایت حزب
رنجبران
www.ranjbaran.org

با قدردانی از کمک‌های مالی
رفقا و دوستان به حزب،
ذکر این نکته را ضروری می
دانیم که تکیه مالی حزب
به اعضاء و توده‌ها در پیشبرد
مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی
و پرولتاریائی است در حفظ
استقلال سازمانی و جدا نشدن از
طبقه کارگر و توده‌ها

را باز کردم، فکر کردم دوباره خواب دیده ام . بلافاصله بچه هایم را شناختم، با این که خیلی عوض شده بودند. "جی جی" دیگر مردی شده بود، از نظر فیزیکی بیش از پیش شبیه من بود. "پوتیش" کوچک من هم دیگر برای خود جوانی شده بود و آن روحیه ساده با زرنگی را هنوز حفظ کرده بود. او روی تختخوابم نشست و دستم را همچون گذشته با ملایمت نوازش می کرد.

آن ها همراه "دی ویتوریو" از شوروی حرکت کرده بودند، می گفتند اگر "دی ویتوریو" نبود معلوم نبود چه وقت امکان داشت به ایتالیا برگردند. بعدا برایم درباره مشکلاتی که "دی ویتوریو" به خاطر برگرداندن آن ها به ایتالیا مواجه شده بود تعریف کردند. باید کارهای اداری زیادی انجام می دادند. "جی جی" و "پوتیش" ملیت معینی نداشتند، بناچار شهروند روسی به حساب می آمدند و بنابراین معلوم نبود چطور می توانستند به ایتالیا بیایند. از این گذشته "دی ویتوریو" که مسئولیت آن ها را به عهده گرفته بود، هیچ نسبت فامیلی با آن ها نداشت و بعد هم لازم بود کارهای خود را جمع و جور کند و باهم آماده سفر شوند..... حق داشتم روی رفیق عزیزم "دی ویتوریو" حساب کنم. خوش باوری و اعتماد به رفقا، این بار هم درستی خود را به اثبات رسانده بود.



۱۹۲۴ - ترزا نوچه، لونیجی لونکو یا فرزندشان لونیجی لیبرو (جی جی)

چند روز دیگر هم در بیمارستان بودم تا این که مرا با آمبولانس به "میلان بردند. چند روز قبل از تصادف از خیابان "فیلودراماتیچی" جا به جا شده بودیم و آپارتمانی در میدان "لئوناردو داوینچی" که "آمندولا" قبل از این که به رم منتقل شود، آن جا زندگی می کرد گرفته بودیم. در این آپارتمان برای همه ما جا بود. برای "لونگو"، برای من، برای دوتا پسرها "جی جی" و "پوتیش". برای زن "جی جی" هم اگر می آمد جا بود. "جی جی" متاسفانه نتوانست زنش را به همراه خودش به ایتالیا بیاورد. "دی ویتوریو" هم متاسفانه برای او نتوانست کاری بکند. "تامارا" همسر "جی جی"، شهروند روسی بود، با آن که زن "جی جی" بود، ملیت اش را تغییر نداده بود. حتی بعد از مرخص شدن از بیمارستان،

شدیم تا خستگی پاهایمان کمی رفع شود. اتومبیل آماده حرکت شد تا ما سوار شویم . پدر و مادر "لونگو" عقب اتومبیل نشستند و من در جلو را باز کردم که سوار شوم - این آخرین چیزی است که به خاطر می آمد. بنظرم می آمد ته چاهی رفته باشم، ذهنم به کلی مغشوش شده بود و انگار کسی با مشت و لگد مرا می زد و زخمی ام می کرد. بی شک بنظرم یک نازی بود. دوباره به اردوگاه اسرای جنگی برگشته بودم، شاید به "راونسبروک" رفته بودم. سعی می کردم بلند شوم، اما نیرو نداشتم. چه به سرم آمده بود، نمی دانستم. سعی کردم چشمانم را باز کنم و چیزی ببینم، اما همه جا تاریک و هوا گرم بود. احساس می کردم روی یک شئی نرمی هستم. کجا بودم؟

با دستم اطرافم را لمس کردم. گویی ملافه نرمی را لمس می کنم.....
احتمالا ناله می کردم، احساس کردم کسی به تختی که در آن خوابیده بودم نزدیک شد و- حد اقل متوجه شدم که در رختخوابم - به طرفم خم شد و با مهربانی پرسید: "حالتان چطور است؟. او توضیح داد که با یک کامیون آمریکایی تصادف کرده بود. سرم صدمه دیده بود - باندپیچ سرم را با دستم لمس کردم، پر از خون بود - مرا به "تورتونا" به بیمارستان آورده بودند..... پدر شوهر و مادر شوهرم؟ آن ها زخمی شده بودند، اما زخم آن ها سطحی بود. "لونگو" در عوض هیچ صدمه ی ندیده بود. در حالی که خوشحال بودم که در بیمارستانم، نه در اردوگاه مرگ، خوابم برد. هنگامی که بیدار شدم صبح دیروقت بود. دکتر بیماران را ملاقات می کرد، همین که فهمید من بیدارم پیش من آمد. او دکتر جوانی بود، در حالی که رنگش سرخ شده بود به من گفت: "شب گذشته که شما را پانسمان می کردم، چه چیزها که به من نگفتید! به من گفتید، نازیست، فاشیست، "اس. اس". ناچار شدم آمپولی به شما بزنم تا بتوانم پانسمانتان کنم. از من می ترسیدید. هرچقدر می گفتم که من پزشک هستم ترس شما بیشتر می شد و می خواستید فرار کنید". به دکتر علت ترسم را از اتفاقات اردوگاه مرگ که چه خاطراتی داشتم را گفتم. او از من معذرت خواست، ویزیتم کرد، باند پیچ سرم را عوض کرد و گفت، باید آمپول ضد کزاز هم بزند. فرستادند تا واکسن آن را تهیه کنند، چون در بیمارستان موجود نبود.....

رفقای "تورتونا" و عده ای هم از "میلان" به ملاقاتم آمدند، به من گفتند که روز بعد "لونگو" پیش من خواهد آمد و برایم مزه خوبی خواهد آورد. پرستار آمپول دیگری به من زد و ساعت ها خوابیدم. وقتی چشمم



امپریالیسم «مگا» و دکترین ترامپ

دکترین ترامپ و امپریالیسم جدید مگا (MGA) «بار دیگر آمریکا را به نیروی برتر مبدل کنیم» نویسنده: جان بلامی فاستر (۱ ژوئن ۲۰۲۵)

به دام آن افتاده‌اند و ترامپ را به عنوان یک فرد جدایی طلب، ضد نظامی و ضد امپریالیست می‌بینند. از اینرو، مسیحی چپ‌زده و نامید، کریستین پارتنتی (Christian Parenti)، استدلال کرده است که ترامپ "در معنای چپ ضد امپریالیست نیست. بلکه او یک جدایی طلب غریزی با رویکرد 'آمریکا اول' است، که هدف او، 'بیش از هر رئیس‌جمهور معاصر، این است که "امپراتوری غیررسمی جهانی آمریکا را از بین ببرد" و یک سیاست خارجی جدید "ضد نظامی" را "علیه امپراتوری" ترویج کند.

ایالات متحده بوجود آمده بود و همچنین دراستراتژی بلندمدت گسترش ناتو و جنگ نیابتی با روسیه در اوکراین باید دید. تحمیل تعرفه‌های بالا و تغییر اولویت‌های نظامی، ایالات متحده را در تضاد با حتی متحدان بلندمدت خود قرار داده است؛ و این در حالی است که جنگ سرد جدید بر چین و جنوب جهانی در حال تشدید است. چنان تغییر شدیدی در نمایش قدرت ایالات متحده به وجود آمده و چنان سردرگمی‌ای ایجاد کرده است که حتی برخی از شخصیت‌های قدیمی وابسته به چپ

تغییر اساسی در امپریالیسم ایالات متحده تحت ریاست جمهوری داند ترامپ، چه در دوره نخست او و چه بیشتر در دوره کنونی، موجب سردرگمی و نگرانی فراوانی در مراکز قدرت نظام شده است. تجلی این تغییر ناگهانی در سیاست خارجی ایالات متحده را در رها کردن نظم بین‌المللی لیبرالی که پس از جنگ جهانی دوم تحت هژمونی

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها

پیشین، به موردی دیگر می‌پردازیم. زنانی مبارز، کمونیست و کارگر، در بخش نخ ریبی و پارچه بافی در شمال ایتالیا، به ویژه بخش بیلا، پس از اعلام محکومیت هایشان در «دادگاه ویژه»، گذشته از زندان شهر ترانی و... به زندان شهر پروجا، در میانه ایتالیا، نیز منتقل شدند که یکدیگر را از دوره مهم مبارزات در منطقه بیلا می‌شناختند. رژیم فاشیست در آن منطقه با مشکلاتی رو به رو بود، چونکه پشتیبانی صاحبان صنایع در این رشته تنها ظاهری و اداری بود، از سوی دیگر «سندیکای» فاشیستی توان آن را نداشت که نارضایتی کارگران درباره کاهش تبعیض گرایانه دستمزد و

مبارزات، مواضع و جریان‌های درون آن، در زیر حکومت فاشیسم. از سال ۱۹۲۷ تا سقوط موسولینی، در بیست و پنجم جولای سال ۱۹۴۳، سدها بانوی مبارز به جرم «ایجاد حزب کمونیست»، مبارزه بر علیه فاشیسم و «امنیت ملی» و... در شهرهای گوناگون دستگیر و در «دادگاه ویژه» محکوم گشتند و عموماً در شهرهای ترانی (Trani) و پروجا (Perugia)، در شرایط بسیار بد همراه با خشونت، تحقیر و تجاوز، زندانی و سپس در جزایر دور تبعید گشتند، که حتی نام بردن و اشاره به اتهام و سرنوشت آن‌ها طوماری بس بلند خواهد شد، اما در اینجا، چون بخش

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست بخش بیست و سوم در دنباله بخش پیش درباره مبارزین و مبارزات در شرایط مخفیانه کمونیست‌ها از سال ۱۹۲۷، همان گونه که وعده داده شد به آن می‌پردازیم، در آغاز به سرنوشت غم‌انگیز زن جوان و مبارزی به نام ایزیده ویانا (Iside Viana) و اندکی درباره برادر کمونیست و مبارز او و سپس به زندگی و نقش سندیکایی لودویکو د'ارگنا (Ludovico D'Aragona) و ایجاد سندیکای تاریخی «کنفدراسیون سراسری کار» (C.G.d'I).

خاطرات ترزا نوچه

ایتالیا، وظایف رفقای رهبری، تدارک برای پنجمین کنگره حزب. "تولیاتی" می‌بایستی در "میلان" صحبت می‌کرد و بعد به "تورینو" می‌رفت. این میتینگ‌ها لازم بود زیر پوشش امنیتی صورت گیرد. در همه جا فاشیست‌ها و دستیاران آنان هنوز هم بسیار بودند. بعد از "تولیاتی"، "دی ویتوریو" را هم دیدم. او به همراه یک هیئت نمایندگی سندیکایی آماده عزیمت به مسکو بود. از "دی ویتوریو"

"لونگو" و رفقای دیگر به استقبال او رفتیم. او همین که از هوایما پیاده شد به طرف ما آمد و آشکارا دیده می‌شد که دچار هیجان است. هیجان او در ما اثر گذاشت. باهم به محل حزب، در خیابان "فیلمو دراماتیچی" رفتیم. مسائل مورد گفت و گو و مطالعه که اهمیت سیاسی داشتند بسیار بود - حکومت ایتالیا، انحلال تشکل‌های پارتیزانی و تسلیم سلاح‌ها، یکی شدن رهبری در "رم" و در "میلان" و حفظ "دلگاسیون" منطقه شمال

"دی ویتوریو" بچه‌های مرا می‌آورد ترزا خاطرات خود را ادامه می‌دهد: "در تمام آن دورانی که متفقین به علت نگرانی از "باد شمال"، یعنی از جنبش طبقه کارگر و تشکل پارتیزانی حاضر نبودند خود را منحل کنند، رهبری حزب به دو بخش تقسیم شده بود. در نتیجه رفقا برای شرکت در جلسات و بحث روی مسائل مهم جنبش بین "رم" و "میلان" در رفت و آمد بودند. یک روز "تولیاتی" به "میلان" آمد. من هم با

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگان نشان می‌باشد.



آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org